

ماجرای قتل ملک‌عابدی و پیامدهای آن در فارس

○ کشواد سیاہپور

۲۱۵

پسین روز دوشنبه، ۲۱ آبان ۱۳۴۱، در «تنگاب» (= تنگ‌آب) فیروزآباد فارس، قتلی اتفاق افتاد، که سرآغاز هجوم دوباره حکومت پهلوی به ایلات و عشایر جنوب بود. قتل کاملاً اتفاقی مهندس «شاهپور ملک‌عابدی»^۱، رئیس حوزه اصلاحات ارضی فیروزآباد، مستمسکی مهم برای سرکوب قطعی و دائمی عشایر جنوب به وسیله حاکمان عصر پهلوی دوم گردید. تبلیغات سرسام‌آور، مستمر و طولانی حاکمان رژیم، تمام صفحات روزنامه‌ها و مجلات و نیز رادیو و تلویزیون را فراگرفت. به نظر می‌رسد، تمام این تبلیغات، علیه عشایر جنوب و در جهت ایجاد زمینه مساعد برای سرکوب شدید و خشن آنان و نیز تمهیدات مناسب برای خاتمه دادن به زندگی ایلی و عشیره‌ای و اقتدار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنها بوده است. به گونه‌ای که دکتر «حسن ارسنجانی» وزیر کشاورزی وقت به صراحت اعلام کرد: «به افتضاح چادرنشینی در فارس خاتمه می‌دهیم»^۲ این گفته کسی است که ظاهراً از روشنفکران و آزاداندیشان عصر بوده و رهایی رعیت از سلطه مالک و خان را می‌طلبید!^۳

استاندار فارس سپهبد «کریم ورهرام»، در بهمن ماه همین سال اعلان می‌دارد: «دولت ایران از دو ماه قبل در خاک^۴ فارس و شاید هم همه نقاط کشور کلمه (عشایر) را از مکاتبات خود حذف کرده است؛ ما دیگر کسی را به نام (عشایر) نمی‌شناسیم. در فارس کلیه سازمانهای عشایری ارتش حذف شده و افسرانی که به نام (افسران عشایری) نامیده می‌شدند از مناطق مختلف احضار

حکومت محمدرضا شاه و دولتمردان او، که گویا منتظر چنین واقعه‌ای بودند؛ خیلی زود عکس‌العمل شدید و عجولانه‌ای نشان دادند. اعلام عزای عمومی و تعطیل عمومی، تغییر سریع استاندار فارس، اعلان حکومت نظامی در فارس، تغییر فرمانده لشکر ۱۰ فارس، اعلام سرکوب شدید نقاطی که نسبت به آن سوءظن پیدا شود و انجام اصلاحات ارضی در سراسر فارس، از جمله اقدامات و عکس‌العمل رژیم بود.

شاه در مراسم تقسیم املاک در کرمانشاه، اعلام کرد: «مهندس عابدی یک سرباز شهید وطن است و من مقرر کردم که عزای ملی اعلام شود... [و] اطمینان می‌دهم که خونهای او را از قاتلین او و محرکین قاتلین او خواهیم گرفت.[.] بدین مناسبت در این محل اعلام یک دقیقه سکوت می‌کنم.»^۶ در همین روز - ۲۳ آبان ۱۳۴۱ - دولت، اعلامیه زیر را منتشر کرد:

هم‌وطنان عزیز چنان که اطلاع یافتید، مهندس ملک‌عابدی، رئیس حوزه اصلاحات ارضی منطقه فیروزآباد فارس بر اثر یک توطئه ناجوانمردانه شهید شد. آنچه تا امروز روشن شده است این است که توطئه به دست کسانی انجام گرفته که تاکنون چه مستقیم و چه غیرمستقیم از دسترنج رعیت سابق استفاده کرده‌اند. منافع این اشخاص در جهت عکس منافع ملی ماست و برای بنده و برده نگهداشتن فرزندان ایران است. البته برای خواهران و برادران عزیز تردیدی نیست که معنی اجرای لایحه اصلاحات ارضی یعنی آزادی قاطبه ملت ایران و بنابراین جوان ناکام، مهندس ملک‌عابدی، شهید راه آزادی و سرافرازی ملت ایران است. من امروز را حسب‌الامر شاهانه روز عزای ملی اعلام می‌دارم و فردا هم به همین مناسبت تعطیل عمومی است. باز هم به کسانی که در راه استقلال ما، آزادی ما و سربلندی ما در دنیای امروز اختلال می‌کنند چنان که هفته پیش اعلام کردم، می‌گویم که چرخ زمانه به عقب برنمی‌گردد. اصلاحات باید به سرعت پیش برود و دولت با نهایت قدرت هرگونه توطئه را در هر کجا پیش بیاید درهم خواهد کوبید. و توطئه‌کنندگان را به ملت ایران معرفی خواهد کرد و به همین منظور:

۱- در شیراز که مرکز توطئه این عمل ناجوانمردانه شده بود، حکومت نظامی اعلان شد تا مرکز هر فساد را ریشه‌کن نماید.

۲- سپهبد وره‌رام به استانداری فارس منصوب گردید.

۳- برای دستگیری قاتلین اقدامات سریع در جریان است.

۴- دستور داده شد در هر نقطه سوءظنی در تهیه چنین توطئه برود به شدت سرکوب شود.

۵- از امروز در سراسر فارس انجام اصلاحات ارضی اعلام گردید.

نخست‌وزیر - اسدالله علم.^۷

پس از این اعلامیه، سخن‌رانیهای شدید و غلیظ و گفته‌های تهدیدآمیز ارسنجانی - وزیر کشاورزی - و نیز استاندار جدید فارس، کریم ورهرام، مدام در روزنامه‌ها و مجلات منتشر می‌شد. شاید، به همین دلیل بوده که امام خمینی در برخی نوشته‌ها و گفته‌های خویش - در سال ۱۳۴۱ - به ارسنجانی حمله می‌کند، و او را هم‌ردیف اسدالله علم برمی‌شمارد.

ایشان در سخن‌رانی ۶ آبان ۱۳۴۱ در منزل خود - و پیش از جریان قتل ملک‌عابدی - ارسنجانی را مورد حمله قرار می‌دهد و عنوان می‌کند: «به حساب ارسنجانی هم روزی خواهند رسید»^۸ ایشان در پیام مورخ ۳ بهمن ۱۳۴۱ به ملت ایران، پس از ذکر مصائب و سختیهای علما و جامعه مسلمین و مسلمان در ایران؛ می‌گوید: «این است حال ما، تا آقای علم و ارسنجانی چه بگویند»^۹

به علاوه، در سخن‌رانی ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۲، ضمن یادآوری تذکرات خویش به شاه در جریان فرزندم لوایح شش‌گانه، عنوان می‌کند که من به شاه نصیحت کردم و گفتم: «نکن این کار را، این فرزندم را نکن... اگر امروز ارسنجانی چهار تا رعیت را بیاورد برقصاند و بگویند: زنده باد؛ فردا چهار تا رعیت می‌آیند و می‌گویند: مرده باد...»^{۱۰}

در هر حال، ارسنجانی از آتش بیاران معرکه گردیده و با تهدیدات مداوم خویش، اوضاع فارس را به سوی بحران و نابسامانی سوق داده است.^{۱۱}

تغییرات سیاسی در فارس

نخستین تغییر و تحول در مدیریت سیاسی فارس، استاندار آن بود. «غلامرضا فولادوند» استاندار فارس، بلافاصله پس از قتل ملک‌عابدی، عزل گردید و به جای وی سپهبد کریم ورهرام منصوب شد. ورهرام متولد ۱۲۸۶ و اهل تبریز بود. وی دختر سپهبد «شاه‌بختی» را در حبالة خویش داشت.^{۱۲} بنا به نقل «فردوست»، ورهرام «فردی بسیار از خودراضی، مشروب‌خوار، خانم‌باز در حد افراطی و نادرست بود»^{۱۳} مع‌هذا چنین فردی به استانداری فارس برگزیده شد. گفتار و کردار تند و تهدیدآمیز وی، بیشتر از ارسنجانی، اوضاع فارس را بحرانی و مغشوش نمود. داستان انتصاب و اعزام وی به استانداری فارس، در مجله روشنفکر آمده است: «... به امر شاه، دولت، سپهبد ورهرام را به استانداری فارس انتخاب کرد تا با قدرت و اختیارات تام رهسپار شیراز شده، توطئه را در نطفه خفه کند... سپهبد ورهرام ساعت ۷/۵ صبح چهارشنبه [۲۳ آبان ۱۳۴۱] در فرودگاه به حضور شاهنشاه رسید... شاهنشاه در چند جمله کوتاه دستورات خود را صادر فرمودند. ورهرام بلافاصله عازم شیراز گردید... اطلاعاتی که به او رسیده بود حکایت از آن داشت که استان فارس دستخوش انقلاب و هرج و مرج شده و مالکین عده‌ای ماجراجو و اخلاک‌گرا برای

ایجاد رعب و وحشت در دل مردم اجیر کرده‌اند. این ماجراجویان همه با سلاحهای جنگی و شکاری مسلح هستند و تصمیم دارند که در نقاط دور و نزدیک دست به اغتشاش بزنند!»^{۱۴}

ورهرام با چنین اطلاعاتی وارد شیراز شد. وی دستور داد «تا همه مالکین را احضار کنند. روز پنجشنبه [۲۴ آبان ۱۳۴۱] او در ملاقات با مالکین طوری صحبت کرد که پس از پایان جلسه، همه ماستها را کیسه کردند و به اصطلاح نطفه‌های توطئه فروکش کرد و خوابید! ورهرام با قیافه اخم‌آلود و عصبانی به مالکین اخطار کرد: «اگر سر و صدا راه بیندازید! اگر دسیسه‌بازی کنید، اگر بخواهید نقشه بکشید و جنحالی درست کنید، آن وقت لباس نظامی می‌پوشم، قداره را از رو می‌بندم و با توپ و تانک آدم می‌کشم! من ورهرام هستم و امنیت می‌خواهم.] نسل کسی که امنیت را به هم بزند از روی زمین برمی‌دارم.» بعد از این جلسه ناگهان سر و صداها خوابید و محیط شیراز آرامش نسبی پیدا کرد.»^{۱۵}

به رغم خوش‌بینی نویسنده مطلب، نه تنها سر و صداها نخوابید؛ که به تدریج بیشتر و پرآوازه گردید.

روزنامه کیهان، گفته‌ی اخیر ورهرام را در صفحه اول و به صورت برجسته، به چاپ رساند. «سپهد و رهرام استاندار فارس امروز [۲۴ آبان ۱۳۴۱] در اجتماع مالکان و طبقات مختلف فارس اظهار داشت: من مخالفان امنیت را زنده نمی‌گذارم! کاری نکنید که لباس نظامی بپوشم و قداره از رو به‌بندم و با توپ و تانک آدم بکشم.»^{۱۶}

تغییرات مدیریتی در فارس، به استاندار ختم نشد. در همان اوان پس از واقعه و هم‌زمان با تغییر استاندار فارس، فرمانده نظامی لشکر ۱۰ فارس نیز تغییر کرد. فرمانده جدید، تیمسار سرتیپ «عبدالعلی اورمزد» در ۲۳ آبان ۱۳۴۱ وارد شیراز شد و از جانب تیمسار سرتیپ «محمود بنی‌اعتماد» معاون لشکر، مورد استقبال و خوش‌آمدگویی، قرار گرفت.^{۱۷}

تغییر دیگر در «سازمان اطلاعات و امنیت فارس و بنادر» (= ساواک) صورت گرفت. سرهنگ «مسعود حریری»^{۱۸}، از آذر ۱۳۴۱، به جای «محمدعلی آرشام»^{۱۹}، ریاست ساواک فارس را برعهده گرفت؛ و در این زمینه خدمات شایانی در سرکوب قیام عشایر جنوب انجام داد.^{۲۰}

تبلیغات رسانه‌ای

علاوه بر گفته‌های تهدیدآمیز رجال رژیم؛ حجم تبلیغات روزنامه‌ها و مجلات نیز فوق‌العاده سنگین و گیج‌کننده بود. از همان آغاز واقعه، مطالب مندرج در نشریات، بسیار تحریک‌آمیز و هدایت شده بود. تقریباً بیش از دو هفته، صفحات اول روزنامه‌های رسمی کشور - بویژه کیهان و اطلاعات - مختص ماجرای قتل ملک عابدی و پیامدهای آن بود. در همان روز اول، واقعه قتل



ملک‌عابدی را «به تحریک مالکین» نسبت دادند؛ و این خود زمینه مناسبی بود برای سرکوب آنان! روزنامه اطلاعات می‌نویسد: «عده‌ای افراد مسلح در جاده شیراز - فیروزآباد به تحریک مالکین، رئیس اصلاحات ارضی فیروزآباد را کشتند... مرحوم مهندس عابدی با شلیک پانزده گلوله به قتل رسید و

مهاجمین از جلو و عقب به او حمله کردند... تعداد مهاجمینی که با تفنگ سر راه جیب حامل مهندس عابدی را گرفتند پانزده تا بیست نفر بود... رئیس دارایی شیراز و چند نفر دیگر نیز همراه مهندس عابدی بودند اما مهاجمین فقط او را به گلوله بستند.»^{۲۱}

روزنامه‌های گمنامی نظیر، آتش نیز این‌گونه اطلاع‌رسانی می‌کردند: «زندگی کوتاه اولین قربانی اصلاحات ارضی»، مهندس ملک‌عابدی... در راه اجرای قانون اصلاحات ارضی قربانی مطامع چند مالک بزرگ فارس گردید.»^{۲۲}

در میان مجلات مشهور، مجله روشنفکر بلافاصله خبرنگار و عکاس به شیراز و فیروزآباد اعزام کرد؛ و نخستین گزارش مفصل حادثه را، در اول آذرماه ۱۳۴۱، تحت عنوان «مرگ فتودالیسم» انتشار داد. در این گزارش، به زعم خویش «برای اولین بار خبرنگار اعزامی [آنان] اسرار قتل مهندس ملک‌عابدی را فاش می‌کند.»^{۲۳}

مطالب مندرج در این مجله، مؤید زمینه‌سازی و تمهیدات مناسب، برای سرکوب ایلات و عشایر است. اوج تبلیغات مخرب رژیم علیه مالکان و روحانیون به عنوان مخالفان اصلاحات ارضی صورت می‌گرفت. در مطالب مجله روشنفکر، به هماهنگی و هم‌دستی «روحانی‌نماها» و مالکین اشاره صریح شده است. خبرنگار روشنفکر می‌نویسد:

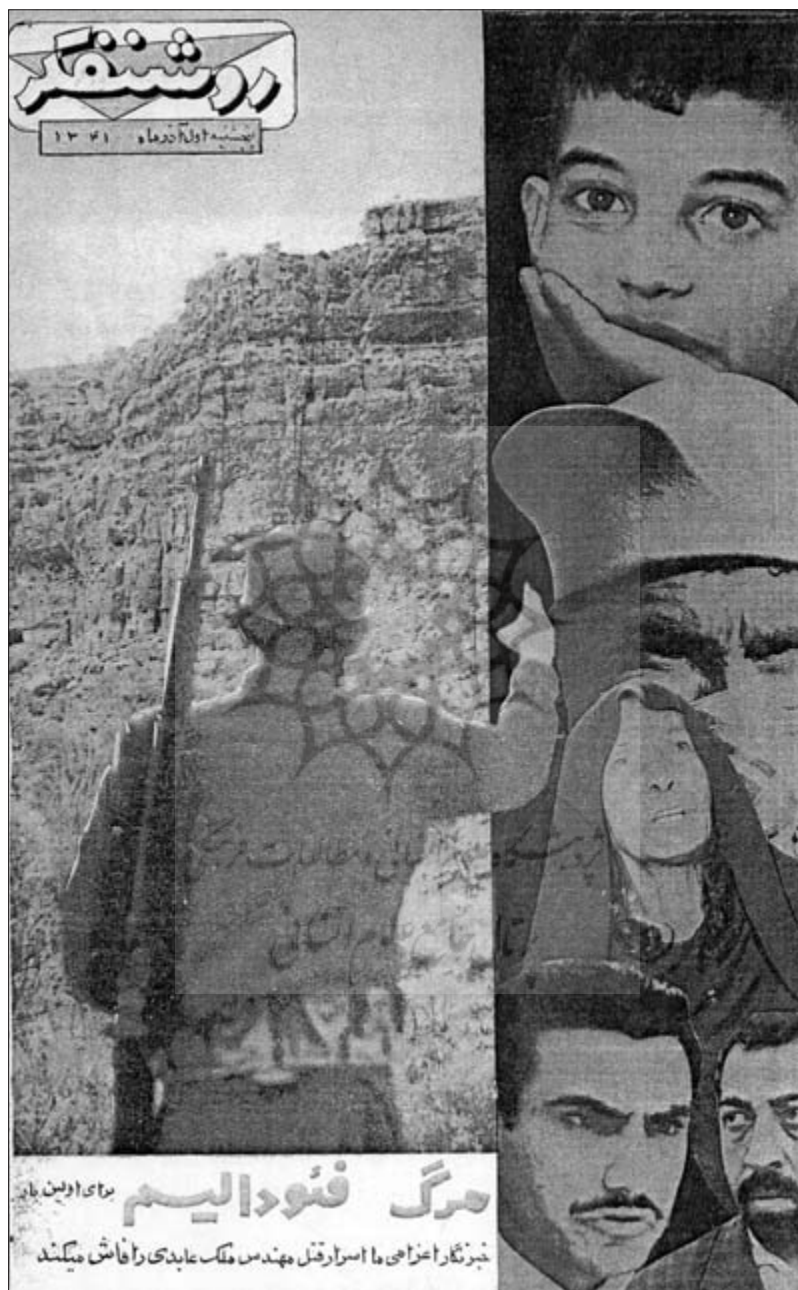
درست هفده ساعت پس از حادثه قتل مهندس ملک‌عابدی من وارد شیراز شدم. شیراز حالت هیجان‌زده و تب‌آلودی داشت! همه جا صحبت از توطئه آدمکشان نقابدار و چگونگی دخالت مالکین در این امر بود... اخبار مربوط به جلسات مخفیانه و پی‌درپی مالکین و توطئه‌گران به این هیجان و اضطراب بیشتر دامن می‌زد... مضمون این شایعات همه یکی بود و

حکایت از آن داشت که قتل مهندس ملک‌عابدی سرآغاز یک سلسله آدمکش‌ها و ترورهای است که به زودی اتفاق خواهد افتاد! در جلوی مسجد وکیل من از زبان مرد ریشویی که برای چند تن از اطرافیانش حرف می‌زد شنیدم: امروز آقا چند تا میهمان کله‌گنده داشت. خیلی حرفها زدند و خیلی تصمیمات گرفتند. تق این تصمیمات همین یکی دو روز درمی‌آید و شما خواهید دید که چه جویی از خون راه بیفتد! یکی از میهمانان به آقا می‌گفت: اگر شده همه داراییم را بدهم، می‌دهم اما یک مأمور اصلاحات ارضی را زنده نمی‌گذارم!...»^{۲۴}

در بخش دیگری از مجله، مطلبی تحت عنوان «آدمها و کارها» درج شده است که نویسنده - یا نویسندگان - آن، با تصریح و تعصب خاص، با هجوم و هتک مالکان و «روحانی‌نماها» اتحاد آنان را - به زعم خویش - فاش و محکوم نموده است.

بیش از یک هفته است که مردم ما در مرگ مهندس عابدی عزادارند. این نخستین بار نیست که عده‌ای از مالکین غاصب و مفتخور، شمشیر به روی ملت می‌کشند. دست اینان از دیرباز به خون هزاران تن از مردم بی‌گناه آلوده شده است. هزاران تن از دهقانان شرافتمند ما، در سیاه‌چالهای همین قبیل مالکین از درد و گرسنگی جان سپردند. هزاران تن از آنان، زیر شلاق مالکین با فجیع‌ترین شکنجه‌ها مرده‌اند و هزاران تن دیگر، سینه پردردشان آماج تیرهای خیانتگر نوکران خان مالک شده است. کارنامه زندگی بسیاری از مالکین عمده، نسل به نسل با خون بی‌گناهان نوشته شده است. قرنهای مال و جان و ناموس پانزده میلیون ایرانی، دستخوش هوسها و اعمال شیطانی آنان بوده است و اکنون که پایه‌های حکومت کثیف‌شان می‌لرزد و فرو می‌ریزد، به هراس افتاده‌اند و سگهای هار خود را بار دیگر به رخ ملت می‌کشند. مهندس عابدی را در تنگه‌ای کشتند که سابقاً کمینگاه کثیف‌ترین راهزنان و دزدان این خاک بود. اکنون جای این راهزنان بی‌رحم را چه کسانی گرفته‌اند؟ چند مالک عمده که کم و بیش، هر کدامشان سابقه جنایتی دارند. این توطئه را که از چندی پیش در فارس تکوین شده بود، با نامه ناصر قشقایی که از ژنو فرستاده بود فاش گردید. همه روشن‌بینان ایران، منتظر چنین حوادثی بودند. اصلاحات ارضی، به فرمانروایی هزاران ساله مالکین عمده پایان می‌دهد. تصادفی نیست که یک باره همه عوامل ارتجاع به صدا درآمده‌اند و قداره بسته‌اند. منافع حیاتی همه اینان به خطر افتاده است...»^{۲۵}

پس از توضیحات مجله در خصوص مالکین، نویسنده به سراغ روحانیون رفته می‌نویسد: آنچه در این چند ماه اخیر، در پشت پرده جریان داشت، از چشم مردم هوشیار ما پنهان نبود. همه می‌دانستند که هدف اصلی اعلامیه‌های آشکار و مخفی گروهی از کودن‌ترین عوامل ارتجاع چیست. بدبختی این گروه در جهل آنان است. خیال می‌کنند با تحریف



اصول مذهبی که خود گناهی نابخشودنی است، می‌توان چشم و گوش مردم را بست. در این روزهای اخیر متأسفانه برخی از روحانی‌نماها نیز که معلوم نیست به چه دلیل خود را نماینده همه جامعه شریف و مقدس روحانیت می‌دانند، دست در دستهای خونین این عده گذاشتند. هدف آنان چه بود؟ تجربه‌های تلخ گذشته پاسخ این پرسش است.

کار اینان همیشه توطئه‌های عوام‌فریبانه بوده است. خودشان به عمد مردم را در جهل نگهداشته‌اند و هر بار که منافعشان اقتضاء می‌کند، از این جهل و نادانی استفاده‌های شیطانی می‌برند. اینها حادثه سقاخانه و قتل «ماژور ایمری» را درست کردند. اینان دستار معجزه بر سر کثیف‌ترین بندگان خدا بستند. خوشبختانه این بار گروه بی‌شماری از روحانیون واقعی چنان‌که وظیفه مقدس آنها است، توطئه‌ها را نقش بر آب ساختند...^{۲۶}

به نظر می‌رسید، با انتشار و القای چنین مطالب بی‌دلیل و غیرمستندی که تنها مالکان و روحانیون را مخالف «اصلاحات» شاه قلمداد می‌نماید، زمینه‌های ذهنی و عملی برخورد و سرکوب آنان و وابستگی‌انسان آماده می‌شده است. به احتمال زیاد حاکمان رژیم، این را می‌دانستند، که دست هیچ مالکی پشت پرده چنین قتلی نیست و صرفاً برای سرکوب و منکوب نمودن ایلات و عشایر منطقه و روحانیت اصیل، این‌گونه تبلیغات دروغین، پراکنده می‌ساختند.

۲۲۲

حتی آنان برای انحراف افکار عمومی و اعمال فشار جنون‌آسا بر عشایر منطقه، نامه ناصرخان قشقایی را که از ژنو برای روزنامه‌های رسمی نظیر اطلاعات و کیهان ارسال شده بود، همچون پیراهن عثمان، بر دار و درفش خویش علم کرده بودند.

زمینه‌سازی دقیق سرکوب عشایر و ایلات منطقه، در همین مجله روشنفکر، تعبیه شده بود:

منطقه‌ای که حادثه قتل مرحوم ملک‌عابدی در آنجا اتفاق افتاده یکی از نقاط حساس ایل‌نشین است. در این محل دوازده عشیره زندگی می‌کنند که خطرناک‌ترین آنها طوایف سرخی، گله‌زن، نمدی، طیبی، دشتی و بلوکی است. سرخیها در راهزنی و آدمکشی نظیر و همتا ندارند! در زمان اعلی‌حضرت فقید [رضاشاه] مردی از این طایفه به نام «باباخان سرخی» سر به بیابان زد و یاغی شد. او با پنجاه نفر تفنگچی مدت بیست سال توانست مقاومت کند. باباخان در مدت چهل سال یاغیگری^{۲۷} بیش از هفتصد آدم کشت زیرا که آدمکشی برای او از آب خوردن هم راحت‌تر بود! گله‌زنها و نمدیها هم در تیراندازی مهارت زیادی دارند، اما در قساوت و بی‌رحمی هیچ‌گاه به پای سرخیها نمی‌رسند.^{۲۸}

با این تمهیدات، اعمال هرگونه تعدی، فشار و خشونت، برای کشف کانون توطئه و شناسایی قاتلین ملک‌عابدی، مجاز شمرده می‌شد؛ و زمامداران حکومت، برای قلع و قمع مخالفان، به هر چیزی دست می‌یازیدند.

ماجرای قتل ملک‌عابدی و پیامدهای آن در فارس

روزنامه مهر ایران، در همان هفته اول واقعه، دست کم سه سرمقاله به تبیین و تحلیل قتل ملک‌عابدی و سخنان محمدرضا شاه و ارسنجان‌ی اختصاص داد.

سرمقاله‌های «خونبهای مهندس عابدی»؛ «خان برنمی‌گردد» و «اصلاحات ارضی در فارس» به این واقعه و تبعات و پیامدهای آن پرداخته بود.^{۲۹}

این‌گونه تبلیغات گسترده و مخرب، محدود به داخل کشور نبود، بلکه در روزنامه‌ها و مجلات بیگانه نیز انعکاس یافت. نمونه‌هایی از آن را منابع داخلی منعکس نموده‌اند. روزنامه اطلاعات با چاپ مطلبی از روزنامه دینا - چاپ استانبول - آورده است:

ارتجاع در مقابل اصلاحات به صورت قتل مهندس عابدی ظاهر شد...^{۳۰} جنایت، زشت و زیبا ندارد اما جنایتی که اخیراً در ایران روی داد، زشت‌ترین و فجیع‌ترین جنایتی است که در تاریخ معاصر کمتر به نظایر آن برمی‌خوریم. این جنایت قتل یک فرد نیست [بلکه] قدمی است که ارتجاع در مقابل اصلاحات بزرگ ترقی خواهانه شاهنشاه... برداشته است...^{۳۱}

روزنامه کیهان، به نقل از مجله تایم امریکا، در مطلبی تحت عنوان «جنایت در برابر اصلاحات» می‌نویسد: «در فارس ملاکان فتودال گستاخانه رهبری نبردی را بر ضد هرگونه تحول و به خصوص بر ضد آمال و آرزوهای شخصی شاهنشاه در مورد اجرای برنامه‌های اصلاحات ارضی به دست گرفته‌اند».^{۳۲}

همین روزنامه به نقل از روزنامه کنبا چاپ پاریس آورده است که: «حکومت ایران نباید به هیچ‌وجه و به هیچ عنوان در قبال جهالت آنها [فتودالها] عقب‌نشینی کند».^{۳۳}

ماجرای نامه ناصرخان قشقایی

ناصرخان قشقایی، که در سال ۱۳۳۳ به دستور شاه ایران را ترک و در امریکا ساکن شده بود^{۳۴} در ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۴۱ نامه‌ای به شرح زیر برای روزنامه‌های اطلاعات و کیهان فرستاد: ... خواهشمند است مقرر فرمایند شرح زیر را برای روشن شدن اذهان عمومی در آن جریده درج فرمایند [که] موجب کمال تشکر است.

از آنجا که هر کس مسئول مستقیم اعمال و افعال و اقوال خویش می‌باشد خواستم بدین وسیله به اطلاع عموم برسانم که این جانب هیچ‌گونه مسئولیتی درباره افعال و اعمال و اقوال کسان و خویشان و ایل و قبیله خود اعم از برادر و فرزند و دیگر بستگانم ندارم و در قبال ملت ایران و کشور عزیزم، به شخصه مسئول اعمال خود خواهم بود.^{۳۵}

این نامه برخی از مجلات و روزنامه‌ها و نیز حسن ارسنجان‌ی را بر آن داشت تا واقعه قتل ملک‌عابدی را به تحریکات وی منسوب نمایند. وزیر کشاورزی - حسن ارسنجان‌ی - عنوان

کرد: «نامه ناصر قشقایی دلیل توطئه قبلی است.»^{۳۶} ارسنجانى البته بر خلاف تحلیل خود از نامه ناصر قشقایی، می‌گوید: «چند روز پیش خسرو قشقایی نماینده خود و خواهرش را نزد من فرستاده بود که ظاهراً اقدام به تهیه اظهارنامه اصلاحات ارضی کند.»^{۳۷}

به احتمال زیاد، در نتیجه گفته ارسنجانى بود که در مجله روشنفکر، راجع به قتل ملک‌عابدی نوشته شد: «این توطئه که از چندی پیش در فارس تکوین شده بود، با نامه ناصر قشقایی که از ژنو فرستاده بود فاش گردید.»^{۳۸}

بنا به تحلیل روزنامه اطلاعات از «نامه قشقایی» خسرو قشقایی محرک و بدخواه اصلی است و دیگر برادران ناصر قشقایی و خود وی از این گونه اعمال خلافکارانه مبرا هستند.

اشاره‌ای که آقای محمدناصر قشقایی به برادر خود نموده مسلماً نظر او متوجه اعمال و رفتار خسرو قشقایی است که اکنون در آلمان به سر می‌برد و از هرگونه تحریک و اعمال خلاف مصلحت ملک و ملت فروگذار نمی‌کند و آنچه دیگر برادران می‌کشند از رویه نامطلوب و کارهای زشت و تحریکات ناجوانمردانه او است... خوانندگان گرامی استحضار دارند که در حال حاضر که یکی از برادران قشقایی آقای محمدحسین قشقایی در تهران

اقامت دارد... هرگز وارد معرکه و ماجراهایی [این چنین] نمی‌باشد.^{۳۹}

۲۲۴

در روزنامه آتش به هم‌دستی حسینقلی خان رستم و خسروخان قشقایی اشاره شده که جهت «جلوگیری از اجرای اصلاحات ارضی در فیروزآباد و ممسنی و قشقایی» و مبارزه با آن؛ «خسروخان حواله کرده است که در حدود سیصد هزار تومان از عواید او را حسینقلی خان رستم صرف» این کار نماید.^{۴۰}

اما، در واقع تمام این مطالب «ژورنالیستی» و همچنین گفته ارسنجانى وزیر کشاورزی نادرست و بدون سند و مدرک بود. حتی بعدها نیز به رغم تمام تحقیقات انجام گرفته از جانب دستگاههای مختلف رژیم - اعم از ساواک، ارتش، ژاندارمری، استانداری، شهربانی و ... هیچ سند و مدرکی در این باب ارایه نشد. و البته در خصوص ماجرای نامه ناصرخان قشقایی، جز چند مطلب ژورنالیستی فوق و سخن ارسنجانى، هیچ‌کدام از منابع رسمی و غیررسمی رژیم مطلبی ارایه و اظهار ننمودند. به علاوه «محمدحسین خان قشقایی» برادر ناصرخان، که در دادگاه «سران عشایر فارس» به «دو سال حبس تأدیبی» محکوم گردید، تنها اتهامش رفتن به خانه «امیر بهمن صمصام بختیاری» در معیت «فتح‌الله خان حیات‌داودی» و تقاضای خودرو برای حرکت عبدالله خان ضرغامپور و ناصرخان طاهری به بویراحمد بوده است.

خود وی نیز در خاطراتش به همین موضوع اشاره می‌کند:

یک روز در خیابان اسلامبول [تهران] به کافه نادری می‌رفتم که به فتح‌الله خان حیات داودی برخورد کردم. گفتم: کجا می‌روی؟ گفت که من به کافه نادری می‌روم [.] به طرف کافه راه افتادیم. در میان راه در خیابان اسلامبول که از جلو خانه مرتضی قلی خان بختیاری می‌گذشتیم، فتح‌الله خان پرسید: از این آقایان چه خبر داری؟ گفتم: گاهی پسرانش به اینجا می‌آیند. از دربان خانه پرسیدم که کدام یک از خوانین هستند؟ گفت: بهمن خان پسر مرتضی قلی خان اینجا است. من به حیات داودی گفتم: حالا که بهمن خان اینجا هستند، بد نیست بالا برویم و در همین جا چای بخوریم. رفتیم پیش بهمن خان و در ضمن صحبت‌هایمان موضوع آمدن بویراحمدها را به تهران برای او تعریف کردیم و گفتیم که حالا زمستان شده و برف آمده و وضع مالی آنها مناسب نیست. حتی اگر به اصفهان بروند، چون اتوبوس به منطقه آنها نمی‌رود، آنها پولی ندارند که بتوانند یک ماشین کرایه کنند و به فلارد بروند. بهمن خان گفت که من در اصفهان یک اتومبیل دارم و پیشکارم هم آنجاست. من کارتی به شما می‌دهم که به آنها بدهید که آنها را در اصفهان به پیشکارم بدهند تا راننده‌ام آنها را ببرد و به مقصد برساند. ما هم به همین ترتیب عمل کردیم و رؤسای بویراحمد توانستند در زمستان خودشان را به خانواده‌هایشان برسانند و به زندگی‌شان برسند.^{۲۱}

وی اضافه می‌نماید که پس از دستگیری و بازداشت در زندان قزل‌قلعه «در بازجویی از من فقط درباره بویراحمدها سؤال می‌کردند و موضوع دیگری را مطرح نمی‌کردند.»^{۲۲}

اندکی بعد، وی را آزاد می‌کنند و او هم بدون مانعی به خارج از کشور می‌رود. پس از بازگشت به ایران، مجدداً دستگیر می‌گردد و مورد بازجویی قرار می‌گیرد. «باز هم بازجوییها درباره بویراحمدها بود.» و هیچ موضوع دیگری در میان نبود. بنابراین، هیچ‌گونه سؤال و حساسیتی بر سر قتل ملک‌عابدی و نامه ناصرخان قشقایی نشان داده نشده است.

علاوه بر این، به نظر نمی‌رسد برادران قشقایی - ناصر، خسرو، محمدحسین و ملک منصور - پس از سقوط دولت دکتر مصدق و قدرت‌یابی مطلق شاه، اقدامات حادی علیه رژیم پهلوی انجام داده باشند. مدارک و اسناد موجود نیز مؤید این نظر است. حتی ارتشبد فردوست، به صراحت بیان می‌کند: «... پس از ۲۸ مرداد ۳۲ خیال محمدرضا [پهلوی] از تحریکات برادران قشقایی راحت بود و تا انقلاب مزاحمتی از ناحیه آنها دیده نشد.»^{۲۳}

همو، در خاطرات خویش، از کمکهای مالی محمدرضا شاه به خسروخان قشقایی و برادرش محمدحسین صولت قشقایی، اشاراتی صریح دارد.^{۲۴} وی می‌گوید:

خسرو قشقایی در آلمان غربی زندگی می‌کرد و چون تحریکاتی علیه محمدرضا می‌نمود، دستور داد که ساواک ماهیانه ده هزار تومان برای او حواله کند تا آرام شود. تصور می‌کنم

این مبلغ تا بیست هزار تومان در ماه نیز افزایش یافت. یکی از برادران او در ایران بود و اکثراً وی را در منزل جم می‌دیدم... وی از وضع مالی خود شکوه می‌کرد و می‌گفت که زندگی معمولی خود را نیز نمی‌تواند اداره کند، لذا از محمدرضا کراماً برای او کمک مالی گرفتم و از من سپاسگزار بود.^{۴۵}

ایرج کشکولی، موضوع مقرری خسروخان قشقایی را این‌گونه نقل می‌کند:
 ... تمام املاک خسروخان را رژیم شاه مصادره کرده بود. از جمله زمینهای خدیجه بی‌بی، مادر خسروخان اصلاً مشمول اصلاحات ارضی نشد و همه را مصادره کردند. باغ ارم شیراز را نیز ضبط کردند. مادر خسروخان سر و صدا کرد که شکایت خواهم کرد. بر این اساس، رژیم برای مادر خسروخان یک مقرری تعیین کرد... یعنی ماهانه مبلغی برای مادر خسروخان در نظر گرفته بودند. همین بعدها باعث رواج این شایعه شد که خسروخان از سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) پول می‌گرفته است.^{۴۶}

اتحادیه فلاحی فارس

یکی از مهم‌ترین مراکزی که تا قبل از جریان قتل ملک عابدی، در مخالفت با اصلاحات ارضی، ظاهراً جنب و جوش زیادی داشت، اتحادیه فلاحی فارس بوده. این اتحادیه، مرکب از زمین‌داران بزرگ فارس بود که بیشتر شهرنشین بودند. کار اساسی آنان، احتمالاً رتق و فتق امور کشاورزی، تولیدات بیشتر، ایجاد بازار مصرف و مکانیزه کردن امور کشاورزی خویش بوده است. برابر اسناد موجود، اعضای این اتحادیه در نیمه دوم آبان ۱۳۴۱، با استفاده از مخالفت روحانیون نسبت به لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، به جنب و جوش و تشکیل جلسه پرداختند و با حضور در منازل روحانیون مشهور فارس، نارضایتی خود را نسبت به تقسیم اراضی اعلام داشتند. البته بر اساس همین اسناد محرمانه، تمام تحرکات و اقدامات اعضای اتحادیه، تحت نظر و مراقبت ساواک فارس بوده است. گزارشهای دقیق و توأم با جزئیات ساواک فارس نیز حاکی از این مهم است. در ۱۸ آبان ۱۳۴۱ ساواک فارس به استناد اعلام می‌نماید:

... در این چند روزه جنب و جوش بی‌سابقه‌ای از طرف طبقه مالک در زمینه مخالفت با اصلاحات ارضی مشاهده گردیده که کانون این فعالیتها انجمن اتحادیه فلاحی فارس است...^{۴۷}

اعضای این اتحادیه، با حضور دستجمعی در بیوت روحانیون فارس، نظریات خویش را اعلام و از روحانیون تقاضای همکاری و کمک می‌نموده‌اند. از جمله «بعد از ظهر روز ۱۷/۸/۴۱

در منزل آقای انوار داماد آقای شیخ بهاء‌الدین محلاتی در قصرالدشت جمع شده باز مطالبی در مخالفت با لایحه اصلاحات ارضی، شرکت بانوان در انتخابات و از دست رفتن دین و مذهب و قانون اساسی ایراد، و سپس یک عده بیست نفری که از طرف اتحادیه به منظور اجرای تصمیمات اتحادیه انتخاب شده‌اند به منزل آقای پرهام رفته و مشغول آماد[ه] کردن تلگرافات به تهران و مراجع تقلید بوده و تصمیم گرفته‌اند نشریه‌هایی هم چاپ و در شهرها و قصبات منتشر... نمایند...»^{۴۸}

فولادوند، استاندار فارس نیز در گزارش مورخ ۴۱/۸/۱۹ به اسدالله علم، نخست‌وزیر، اعلام می‌دارد:

... چند روز است جنب و جوشی، بین مالکین و روحانیون شیراز پیدا شده و جلساتی در زمینه قانون اصلاحات ارضی و شرکت زنان در انتخابات ترتیب می‌دهند که البته ساواک مرتباً مراتب را به مرکز منعکس می‌نماید. متمنی است دستور فرمایید از هرگونه اطلاعاتی که در این باره حاصل می‌فرمایند این استانداری را هم در جریان بگذارند.^{۴۹}

ظاهراً نخست‌وزیر، هیچ پاسخی به استاندار فارس نداده است.

اعضای اتحادیه، در ۴۱/۸/۱۹ به منزل آیت‌الله رضوی رفته، مراتب اعتراض و نارضایتی خویش را اعلان داشته‌اند. علاوه بر مأمورین ساواک، افرادی از جانب استانداری با حضور در جلسه مذکور گزارش مفصلی از آن ارایه داده‌اند. متن گزارش چنین است:

... از ساعت ۹ صبح روز جاری [۱۳۴۱/۸/۱۹] جلوی منزل آقای سیدمحمد رضوی مراقبتهای لازم به عمل آمد و از ساعت ۱۰ صبح عده‌ای از مالکین شیراز [و] حومه، از جمله آقایان شیخ مصلح‌الدین امامی، ابراهیم شهیم، حاج عبدالمحمد بهبهانی، پیمان جهرمی، محمد ضرغامی و حسنعلی ضرغامی، عبداللهی جوکار و برادران، آقای علی شهیم، محمدعلی خان بهبهانی، نصر، سیدابراهیم دستغیب، کربلایی محمد دهبزرگی، سرفراز دارایی، شهاب اعظم، فتاح پرهام، مهندس ایزدی، رضوی زاده، دره‌شولی، قاسم قهرمانی، لشکری، اعتمادالسلطنه مدرسی، مصطفی عبداللهی، نمایندگان برادران قشقایی، هوشنگ قشقایی فرزند سهراب قشقایی و چند نفر از کرد شولیه‌ها و عده‌ای دیگر در منزل آقای رضوی حضور به هم رسانیده، ساعت ۱۰/۴ صبح آقای رضوی وارد اتاق اجتماع گردید. بدو آقای فتاح پرهام چنین اظهار داشت که:

ما همگی به حضور شما که شرفیاب شده به واسطه این است که قبلاً لایحه‌ای به نام اصلاحات ارضی از مجلس گذشت و به واسطه اینکه برخلاف قانون اسلام بود از طرف مرحوم بروجردی متوقف گردید تا اینکه دولت آقای امینی آمد، برخلاف قانون اساسی، تبصره‌ای به آن اضافه نمود به وسیله دکتر ارسنجانی در چند شهر اجرا گردیده. ما همگی

به پادشاه خود علاقه‌مند هستیم ولی نیاستی اموال و ثروت ما را غصب نمایند. و هیچ‌کس به اجرای این قانون راضی نمی‌باشد؛ زیرا اصولاً برخلاف قانون اسلام و اساس مملکت می‌باشد.

بعد آقای شیخ مصلح‌الدین امامی اظهارات آقای پرهام را تأیید نموده و چنین به آقای رضوی فهماندند که تمام علمای اعلام نسبت به اجرای این قانون اعتراض نموده و فتوای خود را داده‌اند. بعداً نوشته چاپی که در جیب مهندس ایزدی بود گرفته به آقای رضوی نشان دادند؛ که فتوای اکثر علما در این مورد به چاپ رسیده بود و همچنین مفاد لایحه اصلاحات ارضی را در اختیار آقای رضوی گذاردند. بعداً آقای سیدابراهیم دستغیب، مفاد فتوای مرحوم بروجردی و سایر علما و شرحی که به آقای موسوی بهبهانی که نوشته شده ایشان به آقای سردار فاخر نوشته‌اند جهت آقای رضوی، قرائت نمود. بعداً محمد دهبزرگی اظهار داشت: آقای رضوی، کارد به استخوان رسیده. دو روز قبل که این آقایان از طرف کلیه نقاط فارس آمده و در حضور شما هستند قسم یاد کرده و همگی امضا نموده‌ایم که زیر بار اجرای این قانون نرویم و نخواهیم رفت. دولت اگر راست می‌گوید تمام املاک ما را به قیمت عادلانه خریداری کند. این طور که معلوم است با زور و سرنیزه روبه‌رو هستیم و به هیچ‌وجه زیر بار نخواهیم رفت. آقایان شما مگر همگی قسم نخورده‌اید به قرآن و ناموس؟ سپس وسیله شیخ مصلح‌الدین امامی شرحی که از طرف اتحادیه فلاحتی شیراز به آقای شیخ بهاء‌الدین نوشته شده و نظر ایشان را در این مورد خواسته و جوابی که داده‌اند به نظر آقای رضوی رسید و آقای دستغیب در حضور همگی قرائت نموده و چنین وانمود کرد که آقای شیخ بهاء‌الدین فتوا داده این قانون بر خلاف اسلام و مملکت می‌باشد و شما هم نظر خود را اعلام دارید؛ زیرا ما تمام این فتواها را گراور می‌کنیم و به نظر مردم می‌رسانیم؛ و از طرفی، تلگرافی هم به اعلی حضرت همایونی مخابره می‌کنیم، به نخست‌وزیر هم تلگراف می‌زنیم و چون شما پیشوای مردم فارس هستید بایستی به جلو بیفتید؛ ما همگی تابعیت می‌کنیم...^{۵۰}

اسناد موجود نشان می‌دهد، تمام تحرکات و اقدامات اعضای اتحادیه فلاحتی فارس، در محدوده روزهای ۱۶ تا ۲۰ آبان ماه ۱۳۴۱ بوده است.^{۵۱} چرا که به دنبال قتل ملک‌عابدی در ۲۱ آبان ۱۳۴۱، گویا تمام اعضای اتحادیه، از ترس به خانه‌های خود خزیده و در لاک خود فرو رفته‌اند.

ساواک فارس در گزارش اقدامات مهم خویش به مرکز - در خصوص قیام عشایر - یادآور می‌شود که پس از قتل ملک‌عابدی، «به اشاره ساواک فارس اتحادیه فلاحتی منحل و اعضا[ی]

آن و سایر مخالفین دولت کاملاً مرعوب ... گردید.»^{۵۲}

بنابراین به دستور ساواک و استانداری فارس - سپهبد ورهرام - اتحادیه فلاحی فارس نیز منحل گردیده، از آن پس هیچ اقدامی انجام نداده است. دقت در اسامی اعضای اتحادیه و همکاران و دوستان غیر عضو آن، بیانگر آن است که هیچ‌کدام از خوانین، سران و زمین‌داران ایلات و عشایر کهگیلویه و بویراحمد، ممسنی، سرخی، حیات داودی و قشقایی - جز هوشنگ قشقایی - در اتحادیه حضور و مشارکت نداشته و بی‌تردید پیوند و ارتباطی میان آنها موجود نبوده است.

تیمسار کریم ورهرام، در گزارش محرمانه مورخ ۴۱/۸/۲۸ به وزیر کشور، می‌نویسد: «... دستور دادم اتحادیه فلاحی فارس، که مرکز تجمع مالکین بوده، برچیده شود [و] به تمام اعضای آن اتحادیه تذکرات لازم [را] دادم. اکنون منطقه و مخصوصاً شهر شیراز در نهایت آرامش بوده و نگرانی وجود ندارد. مراقبت کامل می‌شود و تصور نمی‌رود هیچ ناراحتی پیشامد نماید...»^{۵۳}

چند روز بعد، رئیس اتحادیه فلاحی فارس «شیخ مصلح‌الدین امامی» در اعلامیه‌ای که روزنامه اطلاعات به چاپ رساند، انحلال اتحادیه را اعلان داشت.^{۵۴}

اندکی بعد، تمام مالکین شیراز با حضور در اداره اصلاحات ارضی، «اظهارنامه»‌های مربوط به املاک خویش را تکمیل و ارائه داده‌اند. بر اساس نوشته روزنامه پارس - به نقل از اطلاعات واصله از اداره کل کشاورزی - «تمام مالکان شیراز که املاکشان مشمول قانون اصلاحات ارضی است اظهارنامه‌های مربوطه را تکمیل و به اداره اصلاحات ارضی تحویل داده‌اند.»^{۵۵}

چگونگی قتل ملک‌عابدی

عصر روز ۲۱ آبان ۱۳۴۱، چند نفر سارق مسلح، جاده فیروزآباد - شیراز را در تنگاب بسته دست به سرقت از خودروها و سرنشینان آن می‌زنند. ظاهراً چهار، پنج خودرو را متوقف کرده بودند، که اتومبیل جیب حامل ملک‌عابدی و چهار سرنشین دیگر نیز سر می‌رسد. احتمالاً سارقین مسلح برای اینکه از همان آغاز، سرنشینان خودرو را بترسانند، چند تیر فشنگ در نزدیکیهای اتومبیل شلیک می‌نمایند.

در میان پنج سرنشین خودروی جیب، ملک‌عابدی دست به اسلحه برده از اتومبیل پیاده می‌شود و ظاهراً چند تیر شلیک می‌نماید. در همین حین سارقین چند تیر پیاپی - از تفنگ پنج تیر پران - به طرف او شلیک می‌نمایند؛ که منجر به زخمی شدن ملک‌عابدی و سرانجام مرگ او می‌گردد.

روایت شفاهی برخی از قشقایی‌ها، این است که در نتیجه شلیک ملک‌عابدی، یکی از

راهزنان زخمی می‌گردد. بنابراین برادر وی ملک‌عابدی را هدف قرار می‌دهد.
منابع اخیر محلی - قشقایی - این‌گونه روایت کرده‌اند:

... مهندس عابدی همراه مهندس همت و حیدری... در ناحیه مشاهده می‌کنند جاده بسته شده و در حدود ده، دوازده اتومبیل متوقف شده است. مهندس عابدی از جیب پیاده می‌شود تا ببیند علت توقف اتومبیلها چیست و متوجه می‌شود دو، سه نفر راهزن جاده را بسته‌اند. مهندس عابدی تفنگی با خود در اتومبیل داشت و وقتی وضع را چنین می‌بیند تفنگ را برداشته به سوی راهزنها شلیک [می‌نماید] و دو نفر را زخمی می‌کند ولی تیرها کاری نمی‌شود. یکی از راهزنان وقتی وضع را چنین می‌بیند تفنگ را به سوی مهندس عابدی نشانه رفته، می‌گوید: بچه ننه تیر را این طور می‌زنند. و با یک گلوله مهندس عابدی را به قتل می‌رساند.^{۵۶}

«عوض‌الله صفری کشکولی» در کتاب تولدی در آتش می‌نویسد: «مهندس عابدی به خیال این که سارقین مسلح در راهش کمین کرده‌اند، دست به ماشه شد و چند تیر بی‌هدف شلیک کرد. ناگهان فریادی از بادام‌زارها برخاست... "بهادر را کشتند." حسین قره‌یارلو هم که در ارتفاع مشرف بر جاده در انتظار همراهانش نشسته بود، این جمله را شنید و باور کرد که برادرش بهادر کشته شده است. بی‌درنگ ماشین را به گلوله بست. ماشین از جاده منحرف شد و در چاله‌های کنار جاده توقف کرد... حسین قره‌یارلو و همراهانش بی‌آنکه بدانند چه دسته‌گلی به آب داده‌اند، شب هنگام به بلندای کوه می‌مند رسیدند. سرنیزه، قمقمه آب، رادیو، قطار فشنگ و تفنگ پنج تیر پران مهندس عابدی را هم با خود آورده بودند...»^{۵۷}

یکی از راهزنان مسلح تنگاب، به نام «محمد نوروز»، که اسلحه ملک‌عابدی را به دست آورده بود آن را به شخصی در ده بیضا فروخت. این اسلحه، ضمن خلع سلاح به دست نظامیان افتاد و آنها هم محمد نوروز را دستگیر و به اعتراف واداشتند. او «گفت گرسنه بودیم [۰] جاده را بستیم [۰] ۱۱ اتومبیل را متوقف کردیم [۰] مهندس عابدی در اتومبیل آخری سوار بود. پیاده شد و به ما تیراندازی کرد که رفقای ما زخمی شدند و ما هم او را کشتیم»^{۵۸}
اما روایتی که منابع رسمی وقت - نظیر مجله روشنفکر - به نقل از راننده جیب، سیداحمد اصنافی منتشر نمودند، این‌گونه بود:

پیش از ظهر روز دوشنبه [۲۱ آبان ۱۳۴۱] مهندس عابدی تصمیم گرفت که برای تهیه آمار از دهقانان «مرادپه» به آنجا برود... ولی اظهار علاقه رئیس دارایی فیروزآباد [آقای رضاییان] که می‌خواست همراه ما بیاید مهندس را وادار ساخت تا ساعت حرکت را به تأخیر انداخته و به بعد از ظهر موکول نماید... ساعت دو و ربع بود که رئیس دارایی آمد.

علاوه بر مهندس عابدی و رئیس دارایی، دو تن مأموران [از] مأمورین اصلاحات ارضی یعنی آقایان مهندس سیاوش همت و عباس حیدری، مروج کشاورزی فیروزآباد نیز همراه ما بودند. کار مهندس در «مرادته» زیاد طول نکشید و ساعت چهار و نیم ما مجدداً به طرف فیروزآباد برگشتیم. مهندس همت و حیدری عقب ماشین و مهندس عابدی و رئیس دارایی جلو و بغل دست من نشسته بودند...

وقتی من از خم گردونه [ای] گذشتم، ناگهان پنج، شش اتومبیل باری وانت و جیب تو جهم را جلب کرد... مهندس تا چشمش به اتومبیلها افتاد به من گفت: سید مثل اینکه کارت درآمد! دو، سه تا ماشین پنجر کرده‌اند! ... هنوز یک دقیقه از این گفتگو نگذشته بود که ناگهان صدای شلیک یک گلوله بلند شد و متعاقب آن گلوله دوم و سوم صفیرزان از بغل گوش من رد شد! با دستپاچگی ترمز کردم. در همین موقع گلوله‌ای از بغل دستم گذشت و قسمت چپ شیشه جلو را سوراخ کرد. حیدری فریاد کشید: آقای مهندس دستم به دامنت که دارند ما را می‌کشند! مهندس بی‌آنکه مضطرب شود گفت: بچه‌ها سر و صدا نکنید، یک مشت دزد سر گردنه هستند که دنبال پول می‌گردند، هر چه دارید بدهیم و خلاص شویم. بگذارید من الان کارها را درست می‌کنم. این حرف را زد و پایین رفت تا به اصطلاح خودش با آنها مذاکره کند! هنوز پای دومش را درست پایین روی زمین نگذاشته بود که صدای شلیک گلوله برخاست و متعاقب آن مهندس از رو به زمین افتاد...^{۵۹}

خبرنگار مجله، به نقل از سیاوش همت، فرزند سرلشکر سیف‌الله همت می‌نویسد:

آنها باید دوازده نفر بوده باشند.[۱] هر دوازده تا صورتشان را با پارچه پوشانده بودند تا شناخته نشوند، اما در موقعی که دو تای از آنها ناگهان نقابشان افتاد [یکی جوان بود و] ترکی حرف می‌زد و ظاهرش نشان می‌داد که از طایفه «نمدی» هاست. دیگری که در حدود چهل سال از عمرش می‌گذشت قیافه سوخته و تیره‌ای داشت و هم او بود که مهندس عابدی را از پشت هدف گلوله قرار داد... به نظر من این توطئه با نقشه و برنامه دقیقی طرح شده بود. توطئه‌گران جاسوسهایی در اطراف مهندس عابدی داشتند تا از برنامه کار و حرکت او به دهات اطلاع پیدا کنند و حتماً آن روز... جاسوسها از موضوع مطلع شده و به تفنگچها دستور می‌دهند که در ساعت معین تنگه را محاصره و عمل شیطانی خود را به انجام رسانند. تا به حال هیچ سابقه نداشته که دزدها در «تنگه آب» راه را بر مسافرین ببندند. این اولین باری است که «تنگه آب» محل هجوم عده‌ای واقع می‌شود و این خود دلیل آن است که مهاجمین به هیچ‌وجه قصد سرقت و چپاول نداشته‌اند، بلکه هدفشان کشتن رئیس اصلاحات ارضی منطقه فیروزآباد بوده است.^{۶۰}

بازار گرم بازداشت و شکنجه

به دنبال قتل ملک عابدی، بازار بازداشت و شکنجه وحشیانه بی‌گناهان عشایر قشقایی و سرخی، به وسیله مجریان اوامر شاهنشاه و دولتمردان او، گرم شد. چنان‌که در اعلامیه دولت آمده بود: «دستور داده شد [بود] در هر نقطه سوءظنی در تهیه چنین توطئه برود به شدت سرکوبی شود.»

بنابراین، مأمورین و مجریان اوامر شاهنشاه، نسبت به تمام مناطق عشایری فیروزآباد، کوهمره سرخی و غیره، «سوءظن» داشتند و به جد در پی دستگیری و بازداشت عشایر بیچاره بودند. اکنون در جنگ زرگری «ملک» و «مالک»، تهی‌دستان عام عرضه همه‌گونه فشار و جور و استخفاف و شکنجه و داغ و درفش شدند. به رغم آنکه روزنامه‌های رسمی، مدام از دستگیری و اقرار متهمان قتل ملک عابدی خبر می‌دادند؛ اما روز به روز بر تعداد دستگیرشدگان و معترفان افزوده می‌گشت. مشخص بود، مأمورین دولت، هیچ نشانی از قاتلان اصلی به دست نیاورده به دروغ و ظالمانه، بی‌گناهان بسیاری را در سیاهچال جور و جفا به بند کشیده‌اند. این روند ستمگرانه تا مدت‌ها ادامه یافت و بسیاری از بی‌گناهان، شکنجه‌های وحشیانه دیدند. مروری بر مطالب روزنامه‌های وقت، مؤید گفته‌های فوق است. این مطالب، در صفحات اول اغلب روزنامه‌ها و با تیتیر و سوتیتیر درشت نگاشته شده است:

۲۳ آبان ۱۳۴۱: «عده‌ای افراد مسلح در جاده شیراز - فیروزآباد به تحریک مالکین،

رئیس اصلاحات ارضی فیروزآباد را کشتند.»^{۶۱}

۲۴ آبان ۴۱: «ارتش و ژاندارمری جستجوی قاتلین مهندس ملک عابدی را از راه زمین و

هوا آغاز کردند.»^{۶۲}

۲۶ آبان ۴۱: «استاندار فارس گفت: قاتلین مهندس عابدی شناخته شدند.»^{۶۳}

۲۶ آبان ۴۱: «هشت نفر به اتهام توطئه در فارس دستگیر شدند.»^{۶۴}

۲۷ آبان ۴۱: «به دستور سپهبد مالک دستگاه کشف دروغ به فیروزآباد برده می‌شود.»^{۶۵}

۲۸ آبان ۴۱: «دیشب قاتلین اصلی در کوهها دستگیر شدند. محاکمه صحرائی قاتلین به

زودی در فیروزآباد آغاز می‌شود.»^{۶۶}

۲۹ آبان ۴۱: «سردسته قاتلین هنوز در کوهستان متواری است. هواپیماهای اکتشافی

ژاندارمری در جستجوی اسفندیار (سردسته قاتلین) است.»^{۶۷}

۳۰ آبان ۴۱: «اسفندیار، سردسته قاتلین مهندس عابدی دستگیر شد. حیدر کاظمی کدخدای

ایل نمدی نیز دستگیر شد.»^{۶۸}

۱ آذر ۴۱: «دوازده نفر از افراد ایل چگنی [چگینی] دستگیر شدند.»^{۶۹}

- ۱ آذر ۴۱: «کلاتران ایل قشقایی احضار شدند... اسلحه مهندس ملک‌عابدی در خانه یکی از متهمین کشف شد.»^{۷۰}
- ۵ آذر ۴۱: «پس از تحقیقات مفصل: دستگیرشدگان فیروزآباد اعتراف کردند... آخر وقت امروز خبرنگار ما از فیروزآباد اطلاع داد: قاتلین مهندس عابدی شناخته شدند.»^{۷۱}
- ۵ آذر ۴۱: «در فارس هفت نفر از بازداشت‌شدگان جزء قاتلین هستند.»^{۷۲}
- ۶ آذر ۴۱: «اولین کسی که به مهندس عابدی تیراندازی کرد بازداشت شد.»^{۷۳}
- ۷ آذر ۴۱: «به جز یک یا دو نفر: همه قاتلین مهندس عابدی شناخته شد[ند].»^{۷۴}
- ۷ آذر ۴۱: «گزارش تلفنی خبرنگار کیهان از فیروزآباد: متهمین قتل مهندس عابدی اعتراف نمی‌کنند... عباسقلی [مرادی، یکی از دستگیرشدگان] می‌گوید: هم قیامت هست و هم خدا!»^{۷۵}
- ۸ آذر ۴۱: «۲ کلاتر قشقایی بازداشت شدند.»^{۷۶}
- ۱۱ آذر ۴۱: «برای دستگیری آخرین متهم واقعه فیروزآباد اکیپ تازه‌ای از طرف ژاندارمری به کوهستانها اعزام شد.»^{۷۷}
- ۱۲ آذر ۴۱: «کلاتران قشقایی در فیروزآباد بازداشت و یا تبعید هستند.»^{۷۸}

پس از این تبلیغات داغ بیست روزه، ظاهراً آنها از آسیاب افتاد؛ چرا که روزنامه‌های رسمی و مقامات مسئول، هیچ‌کدام نتیجه دستگیری این همه متهم به قتل ملک‌عابدی را اعلان ننمودند. به نظر می‌رسد، آن همه شکنجه و داغ و درفش، فرجام درستی نصیب دولتبان نکرد. به همین دلیل، هیچ‌کس به عنوان قاتل شناخته نشد و اعدام نگردید.

مع‌هذا، در این ایام رنج و عذاب، جمعی از مردان و زنان ایل قشقایی، سخت‌ترین و دردناک‌ترین روزهای زندگی خویش را از سر گذراندند.

«منوچهر قشقایی» در خاطرات خود از شکنجه‌گاه فیروزآباد، می‌گوید:

همراه من چهارده نفر از اطرافیانم را هم گرفته بودند که در این سه شب آنها را در مقابل چشم من شکنجه می‌دادند... یکی از دستگیرشدگان، امیرحسین نیرومند بود که همه ناخنهایش را درآورده بودند و برای آن که صدای فریاد او به گوش اهالی نرسد صدای موتور برق را زیاد می‌کردند!^{۷۹}

بنا به نوشته عوض‌الله صفری کشکولی، «ابراهیم خان نمدی را پانزده روز تمام آن قدر شکنجه کردند که پیرمرد بیچاره پوست کبودی بر استخوانهایش باقی ماند. بینی قربانعلی شولی را سیخ داغ کردند تا اعتراف کند که قاتل ملک‌عابدی است. منوچهر خان قشقایی را آن قدر شکنجه کردند که مدت‌ها آثار شکنجه و بند و زنجیر در بدنش به وضوح آشکار بود. دندانهای سرهنگ گله‌زن را شکستند تا قتل ملک‌عابدی را اعتراف کند. تیره موسالو از طایفه

شش بلوکی که با حال و وضع رقت‌بار از قحط‌سالی در حال کوچ از کنار دهبرم (غرب فیروزآباد) عبور می‌کردند به اتهام قتل ملک‌عابدی توسط مأموران به رگبار بسته شدند...»^{۸۰} مادر منوچهر قشقایی، که پسرش به اتهام قتل ملک‌عابدی بازداشت شده بود، به یاد می‌آورد که: ... سرهنگ (نوکر منوچهر) را هم آن قدر شکنجه کردند که می‌گفت بله مهندس عابدی را من کشتم. ناصرالدین شاه را هم من کشتم.[.] اصلاً هر کس را که بگویند من کشتم. غیر از او سیزده، چهارده نفر [دیگر] هم اعتراف کردند که به اتفاق منوچهر [قشقایی] مهندس عابدی را کشته و اموالش را برده‌اند و نزد آنهاست و وقتی می‌خواستند که آن اموال را پس بدهند، نمی‌توانستند جواب بدهند چون در حقیقت چیزی نزد آنها نبود.^{۸۱}

دستگیری محمدخان ضرغامی

محمدخان ضرغامی باصری، از زمینداران فارس و خان معروف ایل باصری، فردی باسواد و آگاه و در زمینه کشاورزی، بسیار سخت‌کوش و جدی بود. مردم‌داری و حمایت از افراد ایل، سرلوحه اقدامات حکومتی وی در ایل بود. یک نویسنده محلی - از ایل باصری - دوران حاکمیت ایلی محمدخان ضرغامی را «دوران طلایی ایل باصری» ذکر می‌کند.^{۸۲} محمدخان کمتر از یک هفته پس از قتل ملک‌عابدی، در شیراز دستگیر و زندانی شد. در همان بحبوحه‌ای که تبلیغات رسانه‌ای سرسام‌آوری، راجع به قتل ملک‌عابدی، در جریان بود؛ محمدخان ضرغامی نیز دستگیر شد. روزنامه کیهان، در ۲۸ آبان ۱۳۴۱، در صفحه اول و با تیتراژ درشت خبر داد: «رئیس ایل خمسه باصری بازداشت شد... ضرغامی به اتفاق یک نفر که مجهز به تفنگ بودند دستگیر شدند.»^{۸۳}

۲۳۴

روزنامه اطلاعات نیز در صفحه اول همان روز نوشت: «محمد ضرغامی یکی از مالکین بزرگ شیراز نیمه شب دیشب با دو قبضه اسلحه دستگیر شد.»^{۸۴} دستگیری محمدخان ضرغامی، در ظاهر به دلیل رعایت نکردن مقررات حکومت نظامی شیراز بود و ارتباطی با قتل ملک‌عابدی نداشت. سپهبد مالک - فرمانده ژاندارمری کل کشور - اعلام کرد: «دستگیری محمدخان ضرغامی ارتباطی با واقعه فیروزآباد ندارد... مشارالیه در ساعتی که از طرف فرمانداری نظامی شیراز ممنوع اعلام شده بود در یکی از خیابانهای شیراز مشغول حرکت بود، [که] مأمورین فرمانداری نظامی وی را جلب و بازداشت می‌کنند.»^{۸۵} چند روز بعد، وهرام استاندار فارس، در مصاحبه‌ای اعلام کرد:

بازداشت آقای محمد ضرغامی به علت تخلف از مقررات حکومت نظامی بوده است و مقررات حکومت نظامی فرصت مناسبی بوده برای دستگیری وی... آقای ضرغامی سوابق

ماجرای قتل ملک‌عابدی و پیامدهای آن در فارس

بسیار بدی دارد و دولت منتظر فرصتی بود برای دستگیری او. اگر او گناهکار نبود به این صورت در چنال [چنگال] ما گرفتار نمی‌شد. طبق قوانین حکومت نظامی آقای ضرغامی در یک دادگاه نظامی محاکمه خواهد شد.^{۸۶}

ظاهراً وره‌رام نسبت به محمدخان ضرغامی، بسیار بدبین و از وی ناراضی بوده است. وره‌رام به نخست‌وزیر در ۱۳۴۱/۹/۳ می‌نویسد:

نمی‌دانم کی به عرض رسانیده است که محمد ضرغامی را می‌خواهم آزاد کنم. اگر منظور این بود که آزاد باشد زندانی نمی‌کردم؛ و تا خاتمه کار دادگاه هم آزاد نخواهد شد...^{۸۷}

ظاهراً محاکمه محمدخان ضرغامی، زود برگزار و محکومیت وی اعلام شد. روزنامه کیهان در ۱۵ آذرماه ۱۳۴۱ خبر داد: «رئیس طایفه باصری به سه سال زندان محکوم شد. علت محکومیت ضرغامی حمل اسلحه در ساعات ممنوعه فرمانداری نظامی بوده است.»^{۸۸}

این محکومیت سه ساله، البته در دادگاه تجدیدنظر نظامی شیراز، به شش ماه حبس تغییر یافت.^{۸۹}

۲۳۵

بازداشت و اعزام حسینقلی خان رستم به تهران

حسینقلی خان رستم ممسنی فرزند امام‌قلی خان، یکی از زمین‌داران فارس در ۳۰ آذرماه ۱۳۴۱ بازداشت و به تهران اعزام شد. روزنامه کیهان، در صفحه اول خود، خبر داد:

رئیس ایل ممسنی بازداشت شد و تحت‌الحفظ به تهران اعزام گردید. حسینقلی رستم رئیس ایل ممسنی که از مالکین بزرگ فارس است صبح دیروز [۳۰ آذرماه] به وسیله فرمانداری نظامی شیراز توقیف و بلافاصله تحت‌الحفظ به تهران اعزام گشت.[.] وی متجاوز از ۱۴۰ پارچه آبادی دارد.[.] نامبرده روز چهارشنبه گذشته همراه سایر مالکین از آقای نخست‌وزیر استقبال کرد.[.] ظاهراً علت توقیف وی بر اثر تحریکاتی علیه قانون اصلاحات ارضی قلمداد شده است.^{۹۰}

همین روزنامه، در توضیحات بیشتر می‌نویسد:

به قرار اطلاع آقای حسینعلی [حسینقلی] رستم رئیس ایل... ممسنی که متجاوز از ۱۶۰ پارچه آبادی دارد تاکنون برای ۵۹ پارچه آبادی خود اظهارنامه پر کرده و بقیه املاک خود را چندی قبل بین خانم و فرزندش تقسیم کرده سند انتقالی داده و قسمتی را نیز به آقای سلطان حسین قشقایی برادر خانمش واگذار کرده است که حق استرداد داشته باشد.^{۹۱}

تناقض‌گویی روزنامه در باب تعداد آبادیهای تحت مالکیت حسینقلی خان، کاملاً آشکار

است.

دو روز بعد، روزنامه کیهان خبر داد: «رئیس ایل ممسنی آزاد شد.»^{۹۲} وهرام، استاندار فارس، در واکنش تندی نسبت به دستگیری و اعزام حسینقلی خان به تهران، علت بازداشت وی را جویا شده است.

جناب آقای نخست‌وزیر - رونوشت تیمسار سپهبد امیر عزیزی وزیر محترم کشور. صبح جمعه سی آذر فرمانده نیروی زمینی تلگرافی به فرمانده لشکر فارس دستور می‌دهد حسینقلی رستم را تحت مراقبت به تهران اعزام دارند. دستور اجرا و فرستاده می‌شود. در نتیجه، عمل انتقال املاک ممسنی به دولت متوقف [می‌شود]. چون این جانب به کلی از این جریان بی‌اطلاع می‌باشم اولاً مقرر فرمایید در صورتی که حسینقلی رستم مرتکب اعمالی شده است که مستلزم توقیف [و] تنبیه می‌باشد جریان را ابلاغ؛ ثانیاً به این ترتیب نمی‌دانم مسئولیت منطقه با کیست و اگر با این جانب است مقرر شود دستور مستقیم به لشکر و مأمورین انتظامی داده نشود. اکنون با دستگیری حسینقلی رستم، سایر رؤسای عشایر ناراحت و در نتیجه ممکن است عکس‌العملی نشان دهند. به اضافه، اصولاً این عمل، علاوه بر اینکه لازم نبود، به ضرر منطقه هم خواهد بود.^{۹۳}

۲۳۶

نخست‌وزیر، اسدالله علم، در پاسخ وی می‌نویسد:

تیمسار سپهبد وهرام استاندار... تلگراف جنابعالی به شرف عرض همایونی رسید و حسینقلی آزاد شد. اصولاً لزومی در دستگیری او نبوده است...^{۹۴} بدین گونه، حسینقلی خان رستم، پس از پنج روز بازداشت، آزاد می‌شود.

خلع سلاح عشایر

در پنجم دی‌ماه ۱۳۴۱، محمدرضا شاه پهلوی در خلال سخنان خویش «در محل بنای یادبود مهندس ملک‌عابدی در شیراز» اعلان داشت: «به تمام افرادی که یا روی جهل و نادانی یا روی تشویق آن کسانی که از آنها بهره‌برداری می‌کردند و تا به حال به وسیله داشتن یک سلاح غیرمجاز، یا سرگردنه می‌ایستادند یا آلت قرار می‌گرفتند توصیه می‌کنم که در اولین فرصت قبل از اینکه دولت اعلام خلع سلاح را مجدداً بکنند، خودشان به اولین پست نظامی و ژاندارمری مراجعه بکنند و اسلحه نامبارکی که به دست آنها هست تسلیم بکنند.»^{۹۵}

بدین ترتیب، یک بار دیگر دستور خلع سلاح عمومی عشایر جنوب صادر گردید. یکی از مهم‌ترین موارد حساسیت برانگیز عمومی عشایر، که در آن تمام مردمان، اعم از زن و مرد، واکنش منفی و مقاومت عمومی نشان می‌دادند، اخذ اسلحه آنان و خلع سلاح ایشان بود. این

حساسیت، فوق‌العاده بالا بود. مرد و زن عشایر، اسلحه را همچون عزیزترین کسان و چیزهای خویش، دوست می‌داشت و از آن مواظبت می‌کرد. اسلحه، چنان ارزشمند و دوست‌داشتنی بود که در ادبیات عامیانه و حماسی قوم، جایگاهی بس رفیع یافته بود. بیت شعری، در ادبیات عامیانه و حماسی ایل بویراحمد - و برخی ایلات دیگر - وجود دارد که بیانگر ارزش و تقدس فوق‌العاده «تفنگ» است. عاشق ایلی، برخلاف دیگر عاشقان - که از سر تعارف و تمجید هم که شده - همه «چیز» خویش را فدای «معشوق» می‌خواند؛ یک چیز را مجزا می‌نماید؛ و آن هم «تفنگ» است! وی به صراحت می‌گوید:

«هر چه دارم قربونت، غیر از تفنگم و در دارم چربش کنم سی^{۹۶} روز تنگم»

این «روز تنگ»، همان روزی است که تمام حیثیت و شرف و ناموس ایلی درخطر است. بنابراین، دفاع از آن، از اوجب واجبات است. مرد ایلی، با وجود «تفنگ»، راحت‌تر می‌توانست از تمام «حیثیت» ایل، حفظ و حراست نماید. تفنگ، ابزار ارزشمند دفاع بود، نه تهاجم.^{۹۷} تفنگ، وسیله‌ای مقدس و در واقع یار و یاور مرد ایلی، در مقابل تعدی و تجاوز هر ظالم و زورگویی بود. مع‌هذا، ارزش و اهمیت اسلحه، نه تنها برای مرد ایلی، که برای زن ایلی، نیز کاملاً محسوس و ملموس بود. مردان عشایر، در مقابل شکنجه‌های سخت و زجرآور نظامیان، تحمل بسیاری می‌نمودند تا به آسانی اسلحه خویش را تقدیم ننمایند. اما، این بار اوضاع کاملاً متفاوت بود. قتل ملک‌عابدی، بهترین بهانه و مستمسک سرکوبی کامل عشایر شده بود. به علاوه «اوامر ملوکانه» نیز در منظر عموم صادر شده بود؛ بنابراین، می‌بایستی خلع سلاح کامل عشایر جنوب، صورت گیرد. ارتشبد فردوست بیان می‌کند؛ در جلسات «شورای عالی هماهنگی که در آن زمان «شورای امنیت» خوانده می‌شد... [سپهبد] مالک... کرا را از دستورات محمدرضا برای خلع سلاح عشایر صحبت می‌کرد».^{۹۸}

در نتیجه این تصمیمات، سرانجام لشکر ۱۰ پیاده فارس، در هفتم بهمن ۱۳۴۱، «اعلامیه خلع سلاح همگانی در فارس» را منتشر می‌نماید:

به فرمان مطاع شاهانه در اجرای امریه نیروی زمینی لشکر ۱۰ فارس مأموریت دارد که تا آخرین اسلحه غیرمجاز را اعم از ساچمه‌ای [و] گلوله‌زنی جمع‌آوری و بدین وسیله موجبات آسایش مردم و آرامش و امنیت مناطق استحقاظی فراهم گردد... .

اعلامیه مزبور، در همان روز، در برخی روزنامه‌ها نیز انتشار یافت.^{۹۹} روزنامه محلی پارس نیز در سرمقاله‌ای تحت عنوان «وداع با اسلحه»، به اعلامیه لشکر ۱۰ و اوامر ملوکانه راجع به خلع سلاح عشایر جنوب پرداخته است.^{۱۰۰}

مجله تهران مصور در مصاحبه‌ای با سپهبد ورهرام، استاندار فارس؛ به تفصیل به موضوع

خلع سلاح عشایر جنوب پرداخت.^{۱۱} در این مصاحبه، با عنوان «سی هزار مرد مسلح در جنوب خلع سلاح می‌شوند» آمده است:

به طوری که خوانندگان اطلاع دارند، به فرمان شاهنشاه، خلع سلاح عمومی و کامل عشایر جنوب آغاز شده و دولت در نظر دارد ضمن اجرای فرمان شاهانه، مقدمات اسکان عشایر و تأمین آسایش واقعیت [واقعی؟] کامل فارس و مناطق جنوبی را فراهم کند.^{۱۲} در مصاحبه استاندار فارس نیز آمده است:

سی هزار سوار و پیاده مسلح بیابانگرد فارس که مجهز به تفنگ، مسلسل و سلاحهای خودکار سبک هستند خلع سلاح می‌شوند. هم‌اکنون سه ستون سرباز سپاه فارس برای جمع‌آوری اسلحه عشایر به طرف: ۱- فیروزآباد برای خلع سلاح [سلاح] افراد مسلح قشقایی. ۲- نورآباد مرکز ممسنی برای خلع سلاح بیابانگردان. ۳- کهگیلویه به منظور جمع‌آوری اسلحه تیره‌های مختلف در فارس و «باشت» و «باوی» در حرکت می‌باشند. علاوه بر سه ستونی که در فارس مأمور جمع‌آوری اسلحه و مهمات خوانین، رؤسای ایلات و عشایر، و افراد مسلح عادی شده‌اند، یک ستون نیز از سپاه خوزستان مأمور جمع‌آوری اسلحه عشایر بویراحمندی و اعرابی که مسلح هستند آماده حرکت شده است. ضمناً به گردان بوشهر نیز مأموریت داده شده که اسلحه موجود در تنگستان، دشتی و دشتستان را جمع‌آوری کند.^{۱۳}

علاوه بر لشکر ۱۰ فارس، لشکر ۹ خوزستان نیز مسئول خلع سلاح عشایر کهگیلویه و

بویراحمد در حوزه خوزستان شد. روزنامه مهر ایران با اشاره به اقدامات لشکر ۹ خوزستان در منطقه کهگیلویه و دهدشت می‌نویسد: «تیمسار سرتیپ علی نادور معاونت یکم لشکر ۹ مستقل پیاده خوزستان و فرمانده ستونهای خلع سلاح منطقه بهبهان و کهگیلویه به اتفاق... سرهنگ علیزاده فرماندار شهرستان کهگیلویه... روز ۴۱/۱۱/۱۵ با هواپیما به بهبهان وارد [شد و] پس از صدور دستورات لازم در مورد حرکت ستونهای مختلف به مناطق باشت و بابویی - جرام - صیدون... در مراسم دعا و نیایش برای شاه شرکت کردند... در خاتمه تیمسار به سران عشایر در مورد تحویل اسلحه موجود در منطقه بهبهان و کهگیلویه تذکر دادند.»^{۱۴}

نکته لازم به ذکر آن که فرمانده لشکر ۹ خوزستان، همچون فرمانده لشکر ۱۰ فارس، اندکی پس از قتل ملک‌عابدی، تغییر یافته بود. تیمسار سرتیپ «محمدحسین ضرغام» به عنوان فرمانده جدید لشکر ۹ خوزستان، انتخاب، و در ۲۴ آبان ۱۳۴۱ وارد اهواز شد.^{۱۵} وی در دهه اول دی ماه، از ناحیه گنچساران بازدید به عمل آورد.^{۱۶}

اینها، همه زمینه‌سازی خلع سلاح عشایر، و در واقع سرکوب قطعی و همیشگی ایلات جنوب بود. قدر مسلم در مقابل خلع سلاح عمومی، اکثریت قریب به اتفاق مردم ایلات و عشایر، مقاومت و موضع‌گیری می‌نمایند. بنابراین، یکی از عوامل مؤثر و مهم مقاومت عمومی عشایر جنوب و قیام آنان، جلوگیری از جریان خلع سلاح و بازتاب شکنجه‌های پیشین عشایر در هنگام اخذ اسلحه بوده است.

در واقع، خلع سلاحهای مکرر پیشین، امان آنان را بریده به ستوه آورده بود. آزار و اذیتهای نظامیان در هنگام خلع سلاح عشایر، فوق‌العاده زیاد بود. شکنجه‌ها برای اخذ اسلحه از مردم عشایری، در بسیاری مواقع زجرآور و رقت‌انگیز بود. هیچ فرد عشایری، به آسانی تسلیم نمی‌شد و تفنگ خویش را تحویل نمی‌داد. بسیاری از آنان، پس از تحمل شداید فراوان و شکنجه‌های خردکننده، ناچار به تحویل اسلحه می‌شدند. برخی از مردان عشایر نیز بی‌آنکه سلاحی داشته باشند، به سختی شکنجه می‌شدند. به جرئت می‌توان گفت، بدترین مواقع برای تمام مردمان ایلی، در مواجهه با نظامیان، زمانی بود که خلع سلاح اعلام و اجرا می‌شد. بر اساس چنین سابقه ناخوشایندی، اعلام مجدد خلع سلاح در سال ۱۳۴۱، با نارضایی و عدم استقبال عشایر مواجه شد. در نتیجه، مقابل آن موضع‌گیری و مبارزه نمودند، و همین موضوع، یکی از عوامل اصلی قیام عشایر جنوب به شمار می‌آید. متأسفانه، این مهم تحت تأثیر تبلیغات مخرب و دروغین رژیم، هنوز هم از دید بسیاری از محققان برکنار مانده و توجهی به آن نشده است. احتمالاً ارتشبد فردوست، از معدود افرادی است که به تأثیر خلع سلاح عشایر در ایجاد قیام عشایر جنوب، پرداخته است. وی می‌گوید:

... محمدرضا [شاه] تصمیم گرفت که... ایلات و طوایف فارس را خلع سلاح و منکوب کند و از سال ۱۳۴۰ در این زمینه به ژاندارمری دستوراتی داد، که در نتیجه منجر به شورش وسیعی در عشایر جنوب گردید.^{۱۰۷}

قیام عشایر کوهمره سرخی و قشقایی

فشار فوق‌العاده‌ای که ایلات و عشایر کوهمره سرخی در دوره سروان خالصی متحمل شده بودند، هنوز التیام نیافته بود که ماجرای قتل ملک‌عابدی رخ داد. تبعات واقعه اخیر، نیز آنان را متحمل زجر و عذاب دیگری نمود؛ در حالی که آنها نیز هیچ گناهی در قتل ملک‌عابدی نداشتند و به ناحق عرصه تهمت واقع شده بودند. رئیس ایل سرخی، حبیب‌الله شهبازی، ده روز پس از واقعه قتل ملک‌عابدی، از طرف نظامیان - بویژه تیمسار اشکان، فرمانده ژاندارمری فارس - به فیروزآباد «احضار و با رفتار خشن و توهین‌آمیزی که بی‌سابقه بوده است او را متهم به قتل ملک‌عابدی می‌کنند و اعلام می‌دارند: تو مسئولی. باید ظرف یک هفته قاتلین را که سرخی هستند، دستگیر کنی و تحویل دهی!» حبیب شهبازی افسرده و نگران باز می‌گردد.^{۱۰۸}

روزنامه کیهان، تحت عنوان «بازجویی از رئیس طایفه سرخی» می‌نویسد: «... عصر دیروز [۳ آذر] حبیب شهبازی رئیس طایفه سرخی به فیروزآباد احضار شد و ساعت ۸ صبح امروز نامبرده خود را به ژاندارمری فیروزآباد معرفی کرد و هم‌اکنون تحت بازجویی است.»^{۱۰۹}

همین روزنامه، روز بعد، متن مصاحبه خبرنگارش را با حبیب شهبازی، چنین منتشر می‌نماید:

دیروز خلیل [حبیب] شهبازی رئیس طایفه سرخی قشقایی به خبرنگار ما گفت: من مثل یک سرباز هر وقت لازم باشد به مأمورین دولت کمک خواهم کرد. دیشب تیمسار اشکان مرا احضار کرد و قرار شد در مورد دستگیری سارقین و متهمین به قتل ملک‌عابدی به ژاندارمری کمک کنم. [من قول هرگونه کمکی که بتوانم انجام دهم دادم].^{۱۱۰}

روز بعد، روزنامه کیهان با چاپ عکس وی، می‌نویسد: «حبیب‌الله خان رئیس طایفه سرخی قشقایی که به ژاندارمری فیروزآباد احضار شده است.»^{۱۱۱}

در همین روز، روزنامه اطلاعات نیز با چاپ عکس وی، نوشت: «حبیب‌الله شهبازی... رئیس تیره سرخی که در دستگیری قاتلین مهندس عابدی با مأمورین ژاندارمری همکاری کرد هنگام گفتگو با خبرنگار اطلاعات...»^{۱۱۲}

بدین‌گونه، حبیب شهبازی و دیگر سرخیها، که به ناروا، به اتهام قتل ملک‌عابدی زیرفشار و تهدید قرار گرفته بودند، صادقانه در جهت شناسایی و دستگیری قاتلان اصلی تلاش می‌کردند. اما، در ظاهر این تلاشها، مورد قبول دولتیان واقع نمی‌گردد. روزنامه کیهان، در ۱۸ آذرماه، خبر

ماجرای قتل ملک‌عابدی و پیامدهای آن در فارس

از «دستگیری سه نفر از طایفه سرخی» می‌دهد. این دستگیری ظاهراً «مربوط به اعترافی بوده که عطایی آموزگار عشایری ساکن قنات دهدار نموده و گفته است آنها را چند شب قبل از واقعه قتل مهندس عابدی مسلحانه در آنجا دیده است».^{۱۱۳}

بدین‌گونه بهانه‌گیریهای زورگویانه، فشار و اجحاف بر سرخیها - همچون قشقاییها - به اوج می‌رسد. حبیب شهبازی، به عنوان رئیس و بزرگ ایل سرخی، تاب و تحمل این همه تعدی و تجاوز را نیاورده از اول دی ماه آشکارا در برابر دولت موضع می‌گیرد.

اقدامات حبیب شهبازی



حبیب‌الله شهبازی

وی با ارسال نامه و قاصد، و نیز حضور در میان طوایف و تیره‌های ایلات سرخی و قشقایی کوهمره، آنان را به قیام علیه حکومت فرا می‌خواند. این فراخوانی، خیلی زود با استقبال عمومی مواجه می‌گردد. زمینه این استقبال نیز کاملاً فراهم بود. فشار و شکنجه‌ای که مردمان ایل قشقایی و سرخی، در پی قتل ملک‌عابدی متحمل شده و هنوز هم ادامه داشت، بهترین زمینه برای استقبال عام بود. به نظر می‌رسد آنان منتظر فرمانده‌ای دلیر بودند تا عصیان خویش را آشکار سازند. این فرمانده، اکنون ظاهر شده بود. جالب است که جنگجویان نامداری چون

دشتی گله‌زن، مسیح بولوردی، بلوط^{۱۱۴} جعفرلو و فضل‌الله گلکی، فرماندهی او را می‌پذیرند و به دور او جمع می‌شوند. ارتشبد آریانا نیز در کتاب خود به این موضوع اشاره کرده می‌نویسد:
... اسامی سرکردگان اشرار سرخی که با حبیب شهبازی همکاری می‌کنند عبارتند از:

- ۱- بلوط جعفرلو ۲- دشتی گله‌زن ۳- فضل‌الله گلکی ۴- مسیح خان بولوردی ۵- پسر لشگر صفی خان ۶- پسر باباخانی [باباخان] ۷- امیر و کرامت پسران مهدی سرخی.^{۱۱۵}

به هر روی، با فراخوانی حبیب شهبازی «عده زیادی از عشایر و روستاییان از نواحی مختلف فارس به کوهمره می‌آیند و در مدت اندکی حداقل ۱۲۰۰ تفنگچی مسلح مستقر می‌شوند».^{۱۱۶}
اقدام بعدی وی، تحریم رفراندوم لوایح شش‌گانه یا انقلاب سفید بود. وی که کاملاً به مسایل سیاسی - اجتماعی آگاه بود، می‌دانست روحانیت مبارز و اصیل رفراندوم لوایح شش‌گانه را تحریم نموده‌اند.

بنابراین، عدم شرکت وی در رفراندوم انقلاب سفید، عاملی مؤثر در عدم شرکت عشایر

کوهمره سرخی در فراندوم مزبور بود. تحریم دستجمعی مردم کوهمره سرخی و عدم شرکت آنان در فراندوم ششم بهمن ۱۳۴۱ بسیار جالب و ارزشمند بود و بیانگر شجاعت و نترسی قومی دلیر در خفقان دیکتاتوری عصر و اصالت و ارزش مبارزه و مقاومت آنان است. بازتاب این کار مهم و تاریخی، در «کیفرخواست دادستان نظامی» علیه حبیب شهبازی، منعکس و مشخص است. در کیفرخواست وی آمده:

... مقارن فراندوم تاریخی [ششم بهمن] حبیب شهبازی... در کوهمره بی کار ننشسته و به مناسبت ترمد و عدم حضور در شیراز، مراتب عصیان و یاغیگری او در طوایف دور و نزدیک منتشر می‌شود. دستجات سارقینی که در اثر فشار و تعقیب ژاندارمری به ستوه آمده بودند از موقعیت استفاده کرده به طرف کوهمره سرخی سرازیر می‌شوند و حبیب شهبازی هم مقدم آنها را گرامی می‌شمرد.

در تاریخ ششم بهمن ۴۱ که مصادف با فراندوم تاریخی ملت ایران نسبت به لوایح شش‌گانه پیشنهادی شاهنشاه بود علناً مخالفت می‌کند و اهالی کوهمره سرخی را وادار می‌نماید که رأی ندهند...^{۱۱۷}

در واقع، این اقدام عشایر سرخی و کوهمره، عملی شجاعانه و بزرگ بود که در عصر خویش کاملاً بی‌سابقه و منحصر به فرد بوده است.

در بهمن ماه، که شدت اختلاف روحانیان مبارز - به رهبری امام خمینی - با شاه و حکومت پهلوی، به اوج رسیده بود، حبیب شهبازی، از طرق مختلف، با روحانیان مبارز شیراز ارتباطهایی برقرار نموده بود.

بر اساس سند محرمانه‌ای که در پرونده ساواک حبیب شهبازی، موجود است؛ وی نامه‌ای به «جلال‌الدین آیت‌الله زاده» برادر «آیت‌الله شیخ بهاء‌الدین محلاتی» نوشته تأکید می‌کند: «ما قیام کردیم شما هم ما را تنها نگذارید [و] به وسیله ایادی محمد ضرغامی و جبهه ملی با ما هماهنگ شوید.»

آیت‌الله زاده نیز در خاطرات خویش نقل می‌کند:

به خاطر دارم که یک روز صبح به منزل مرحوم آقای اخوی [آیت‌الله محلاتی] رفتم. مرحوم آقای دستغیب هم اونجا بود. [اخوی فرمودند خوب شد شما آمدید. حبیب‌الله شهبازی کسی را فرستاده اینجا و گفته من امروز می‌توانم ستاد لشکر را خلع سلاح کنم... آقا از من پرسیدند: «چه کار کنیم؟» گفتم: «اصلاً جوابش را ندهید، نامه هم برایش نفرستید، به او بگویید ما در این کار با شما هم‌نظر نیستیم.» چون نامه به دست مأمورین دولت می‌افتاد...^{۱۱۸}

«دکتر محمدحسن طاهری» در خاطرات خویش، از ارسال نامه آیت‌الله محلاتی به حبیب

شهبازی یاد می‌کند. وی می‌گوید: «... آیت‌الله محلاتی رضوان‌الله تعالی علیه نامه نوشته بودند که به وسیله یک نفر به کازرون فرستاده شد و در جلسه‌ای در کازرون نامه مطرح شد. مخاطب نامه شهبازی بود. شهبازی یکی از سران عشایر کوهمره سرخی بود که یک حرکت ضددولتی به وجود آورده بود.»^{۱۱۹}

علاوه بر آیت‌الله محلاتی و برادرش جلال‌الدین آیت‌الله‌زاده، روحانیون مشهور فارس نظیر آیت‌الله دستغیب و آیت‌الله نجابت، به قیام مردم کوهمره سرخی و حبیب شهبازی، معاضدت مادی و معنوی نموده‌اند. «آیت‌الله شیخ حسنعلی نجابت» از روحانیون مرتبط با حبیب شهبازی بود که علاوه بر ارسال کمک‌های مادی، در مدح و وصف وی و یارانش شعر نیز گفته است. بنا به نقل «محمدرضا گل آرایش»:

آیت‌الله نجابت شنیده بود که حبیب‌الله شهبازی علیه دولت قیام کرده... به دلیل اینکه آنها به طرفداری اسلام قیام کردند از آنها حمایت می‌کرد. در مدح آنها شعر می‌گفت و آنها را ترغیب می‌کرد و از جهات مالی هم توسط رفقای که اطراف ایشان بودند، مثلاً ده هزار تومان، پنج هزار تومان [و] کمتر و یا بیشتر کمک مالی می‌کرد. افرادی هم [که] می‌توانستند، فشنگ و یا «پیشتو» و ده تیر، گیر بیاورند، تهیه می‌کردند، و به آنها می‌دادند.^{۱۲۰}

برخی از ابیات آیت‌الله نجابت در مدح جنگجویان سرخی و حبیب شهبازی، از این قرار است:

چتربازان که ز طیاره پدیدار شدند	هر یکی را به هدف مردم شهباز خریدار شدند
تیر جانسوز بدرید دل دشمن دین	سرخیان در ره اسلام جلو دار شدند
از قضا تیر خریدار به بیهوده نرفت	دولت و دولتیان زرد رخ و زار شدند
رهبر قوم حبیب‌الله شهبازی بود	شاهبازان جهان در نظرش خوار شدند
نام نامیش حبیب است و محب احمد	بر سرش نور خدا، پنج تنش یار شدند ^{۱۲۱}

بر اساس نوشته عبدالله شهبازی - به نقل از شاهدان عینی و شرکت‌کنندگان در قیام - آیت‌الله شهید دستغیب نیز تعدادی ملکی (گیوه) و مبلغ شانزده هزار تومان پول، برای کمک به حبیب شهبازی و جنگجویان کوهمره سرخی فرستاده است.^{۱۲۲}

علاوه بر این اقدامات حبیب شهبازی نیز که فردی باسواد و آگاه بود، اعلامیه‌هایی در تبیین اهداف و انگیزه‌های عشایر از قیام علیه دولت، تحریر و منتشر نموده است. این اعلامیه‌ها، توسط مبارزان دیگر، حروف‌چینی و چاپ و منتشر شده است. نمونه‌هایی از برخی اعلامیه‌ها، اکنون در دست است. از جمله اعلامیه ذیل:

اعلامیه نهضت مقاومت ملی عشایر جنوب

به طوری که هم‌میهنان عزیز اطلاع دارند از یک ماه پیش عشایر فارس به منظور پشتیبانی

از جنبشهای ملی و دلیرانه مردم شهرستانها مخصوصاً اهالی محترم تهران، مسلحانه به پا خاسته و توانسته‌اند تا حد زیادی دنیا را به آنچه در ایران ما می‌گذرد متوجه سازند. متأسفانه چون در بدو امر مقدور نبود هدفهای نهایی عشایر را از این قیام به سمع ملت ایران برسانند، دولت تا می‌توانست بر علیه جنبش ملی ما تبلیغات سوء نمود. گاهی آنها را چند نفر دزد و راهزن و جیره‌خوار و بار دیگر مخالف اصلاحات ارضی و سرانجام تحریک شده مالکین و فئودالها معرفی نمود و اعلی حضرت شاه در نطقهای خود سران عشایر را شیشههای جامعه و مورچه‌هایی در مقابل لکوموتیو یاد کردند و حال آنکه ده سال ظلم و جور حکومتهای دیکتاتوری کافی بود که تمام ملت ایران را بر علیه دولت مرکزی به طغیان و عصیان برانگیزد؛ منتها نجابت و بردباری ملت ایران همه مظالم و مفاسد هیئت حاکمه را با صبر و شکیبایی و مبارزات منطقی و قانونی تحمل نمود.

اینک لازم می‌داند هم‌وطنان عزیز را به هدف مقدسی که محرک احساسات پاک و بی‌آلایش عشایر فارس بوده است، واقف سازد.

هم‌وطنان عزیز!

ظلم و جور حکومتهای دیکتاتوری در ده ساله اخیر، تمام ملت ایران را به زانو درآورده است. فشار هیئت حاکمه، تعطیل مشروطیت، نقض قانون اساسی، اختناق مطبوعات و افکار عمومی، حبس و شکنجه و تبعید آزادیخواهان، ورشکستگی اقتصادی و فقر و فاقه عمومی، فشار مأمورین ژاندارم به تمام دهات و قصبات، بی‌اعتنایی و بی‌احترامی به مقررات قرآن و دین مبین اسلام، حمله بی‌رحمانه به ساحات مقدسه و دانشکده‌های دینی و تربیتی، شتم و جرح طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاه، هتک حرمت علمای اعلام و پیشوایان دین و صدها مظالم و قانون‌شکنی دیگر از مظاهر حکومتهای دیکتاتوری و دست‌نشانده ده ساله اخیر است. عشایر فارس که در ده ساله اخیر پیوسته از دور و نزدیک ناظر مبارزات شرافتمندانه و قانونی جوانان و آزادیخواهان تهران و شهرستانها بوده و تلاش و کوشش آنها را مواجه با قدرت سرنیزه و توپ و تانک و حبس و شکنجه حکومت دیکتاتوری می‌دید، از دو، سه سال پیش خود را برای دفاع از حق و آزادی آماده نمود و هرچند مبارزات دلیرانه و شرافتمندانه مردم شهرها خصوصاً جوانان دانشگاه، در خور تعظیم و ستایش بود، مع‌هذا چون حکومتی که با سرمایه ملت همه‌گونه وسیله سرکوبی و اعمال زور و ظلم در اختیار دارد مادام که با عکس‌العمل شدیدتری مواجه نشود نمی‌تواند ملت را در سرنوشت خود آزاد بگذارد و از طرفی هم عشایر و دهات و قصبات بیش از پیش تحت فشار مأمورین دولت قرار گرفته بودند، ناچار به پشتیبانی مردم قهرمان تهران به پا خاسته تا سهمی در مبارزات ملی داشته باشند. با وجودی که دولت همیشه متوجه خطر از

ناحیه عشایر جنوب بود، خوشبختانه با تبعید سران عشایر و تضییقاتی که پیوسته از طرف عمال حکومت فراهم می‌شد و با وجود صحنه‌سازی قتل مهندس ملک‌عابدی به منظور سرکوبی و متلاشی کردن صفوف عشایر و استقرار نیروهای بیشتری در فارس، نتوانست خللی در اراده و تصمیم افراد غیور عشایر وارد سازد، به عکس نطقهای آتشین شخص پادشاه و وزیر وقت کشاورزی و تهدید تانک و توپ و نزول عقابها (منظور چتربازان) صفوف عشایر را فشرده‌تر و مصمم‌تر کرد و سرانجام برای کسب آزادی واقعی که تمام ملت‌های اسیر آسیایی و افریقایی از آن برخوردار شده‌اند قیام کرد و اینک هم در سراسر فارس بر اوضاع مسلط و تا حصول آزادی و برانداختن رژیم دیکتاتوری از پا نخواهد نشست و زن و مرد عشایر برای نجات وطن و آزادی عموم ملت ایران، زیر رگبارهای مسلسل و بمبهای آتش‌زا پایداری نموده و از بذل جان خود دریغ نخواهند کرد و تا زمانی که بساط خودسری حکومت دیکتاتوری را برنیندازند و حکومت قانون را مستقر نسازند و آزادمردان و آزادیخواهان را از سیاهچال زندانها و تبعیدگاههای داخل و خارج رهایی نبخشند، هرگونه مقاومتی را که از طرف نیروهای دولتی ابراز شود در هم کوبیده و به یاری خداوند بزرگ و استعانت ائمه اطهار و پشتیبانی ملت قهرمان ایران نهضت آزادیخس ملی را به ثمر خواهند رسانید.

هم‌وطنان عزیز!

عشایر جنوب بارها امتحان رشادت و وطن‌پرستی را داده‌اند. تهمتهای ناروای حکومت - که البته به تمام آزادیخواهان در این چند ساله نسبت‌هایی نیز داده‌اند - نمی‌تواند دامن پاک ملت و افراد ما را لکه‌دار کند. ما خواهان آزادی و اصلاحات دقیق اجتماعی هستیم و ملت ایران و نسل آینده باید بدانند که عشایر فارس با اتکا به نیروی عظیم ملی برای نجات وطن برخاسته و ساعتی که پیروزی نهایی حاصل شود به فرمان ملت اسلحه خود را زمین‌گذارده به شغل کشاورزی و دامپروری می‌پردازیم. عشایر فارس نه تنها مخالف اصلاحات ارضی و اجتماعی و آزادی دهقانان نیست بلکه هرگونه اصلاح سیاسی و مترقیانه را که با تصویب نمایندگان واقعی به دست دولت برگزیده ملت و در حدود قانون اساسی و رعایت اعلامیه حقوق بشر صورت گیرد، صمیمانه پشتیبانی خواهد کرد.

خواسته عشایر نیز خواسته ملت ایران است و خواسته ملت ایران همانا استقرار حکومت قانون و اجرای مفاد یازده‌گانه منشور کنگره جنبه ملی ایران و آزادی فوری جناب آقای دکتر محمد مصدق و زندانیان سیاسی و آزادی مطبوعات و انحلال سازمان مخوف امنیت و اطلاعات و رهایی آزادیخواهان از قید و بند تبعید داخل و خارج است.

عشایر فارس قادر خواهند بود عنداللزوم تا دویست هزار نفر از جوانان خود را بر علیه

ظلم و بیدادگری تجهیز نماید و مسلماً افسران شرافتمند و سربازان رشید که همگی برادران و فرزندان عشایر هستند و برای دفاع از وطن داوطلب شغل مقدس سربازی شده‌اند به هیچ‌وجه راضی به برادرکشی نبوده و اطاعت کورکورانه را که به حیات ملی ما لطمه خواهد زد محکوم [می‌کنند] و مردانه در راه نجات وطن و کسب آزادی به صفوف برادران عشایر ملحق خواهند شد.

برادران عزیز عشایر غیور آذربایجان، کردستان، لرستان، خوزستان، خراسان، بلوچستان و اصفهان!

بکوشید و دلیرانه برای نجات میهن و رهایی خواهران و برادران اسیر شهری، عشایر فارس را یاری نمایید و شهامت و رشادت خود را برای ثبت در تاریخ بار دیگر به منصفه ظهور رسانید.

پیروزی از آن ماست (بمیری به نام و نمائی به ننگ)
زنده‌باد ایران، درود بر رهبران مبارز ملت ایران، سلام بر شهدای راه آزادی، پیروز باد عشایر رشید ایران.

فروردین ماه ۱۳۴۲

سران عشایر فارس^{۱۳}

حبیب شهبازی در اعلامیه دیگری به صراحت پشتیبانی خود و طوایف کوهمره سرخی را از «روحانیون و مراجع تقلید مخصوصاً حضرت آیت‌الله خمینی» اعلان داشته است.^{۱۴}

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

اینجانب حبیب‌الله شهبازی با جمله طوایف کوهمره سرخی که دو هزار نفرشان فعلاً مسلح و آماده ایستاده‌اند برای یاری روحانیون و مراجع تقلید مخصوصاً حضرت آیت‌الله خمینی دامت برکاتهم از هیچ‌گونه خدمت و پشتیبانی و جانبازی دریغ نخواهم داشت و تا آخرین قطره خون خود را برای آبیاری درخت اسلام و احکام قرآن خواهم ریخت. جان چه باشد که فدای قدم دوست کنم این متاعی است که هر بی‌سر و پایی دارد فدوی اسلام و روحانیین و آیت‌الله خمینی - حبیب‌الله شهبازی.

با توجه به نسخه‌های متفاوتی که از این اعلامیه موجود است و در شهرهای مختلفی توزیع و منتشر شده، شک نیست که توسط افراد متعدد و در سطحی وسیع، چاپ و توزیع گردیده است. بر اساس اسناد ساواک، اعلامیه مزبور در تاریخ ۱۳۴۲/۲/۱۵، در کرج «توسط [فردی به نام] عباس بزاز اخوی زادگان به درب رستوران دانشکده کشاورزی الصاق شده» است. همچنین در ۱۳۴۲/۲/۱۷، در تهران «در خیابان و کوچه‌های فرعی خواجه نظام‌الملک

پخش گردیده» است.

این اعلامیه، در شهرهای شیراز و قم نیز توزیع و انتشار یافته است. به علاوه، با وجودی که حبیب‌الله شهبازی در اواخر اردیبهشت ۱۳۴۲ بازداشت شده بود، اعلامیه مذکور همچنان توزیع و منتشر می‌شد. به گزارش ساواک در ۱۳۴۲/۱۱/۲، این اعلامیه در خیابان «مسگرآباد» تهران نیز پخش گردیده است.^{۱۲۵}

اقدامات دولتیان

در مدت قریب دو ماه و نیم که حبیب شهبازی، در کوهمره سرخی به گردآوری نیرو می‌پرداخت، دولتیان با اطلاع از این تحرکات و اوضاع بحرانی منطقه، کوشیدند تا با تشبث به انواع حیل حبیب شهبازی را به مراکز دولتی کشانده به زور یا صلاح آرام و ساکت نمایند. به نظر می‌رسد حبیب شهبازی، دست کم به دو دلیل، دولتیان و نمایندگان آنان را در ملاقاتهای متعدد با وی، با معاذیر مختلف بازگردانده است. یکی اینکه، نمی‌خواست به آسانی در دست نظامیان - که برخی از فرماندهان ارشدشان ملاحظه هیچ چیزی را نمی‌کردند - گرفتار شود. دیگر آنکه، تصمیم قطعی در مبارزه با رژیم گرفته بود؛ و بنابراین به گردآوری نیرو می‌پرداخت. اسناد موجود نشان می‌دهد، دولتیان برای جلوگیری از قیام شهبازی، تلاش فراوانی نموده، اما به نتیجه نرسیده‌اند.

۲۴۷

سرهنگ «مسعود حریری» رئیس ساواک فارس، در ۱۳۴۱/۱۱/۱۱ به مرکز گزارش می‌دهد که: برابر اطلاع واصله حبیب‌الله شهبازی مدتی است در ارتفاعات کوهمره سرخی تعدادی تفنگچی متجاوز از چهل نفر متمرکز و برای مخالفین یک هسته مقاومتی تشکیل داده و چهار روز پیش نامه‌ای وسیله تیمسار استاندار [= ورهرام] جهت نامبرده ارسال و او را به توجه به مراحم و حمایت دولت دعوت به شهر نموده بود. [پاسخ واصله از طرف نامبرده حاکی است اینجانب مطیع [شاه‌پرست و میهن‌دوست هستم ولی به علت داشتن بدهی زاید و فشار طلبکاران نمی‌توانم به شهر بیایم]. مجدداً نامه‌ای از طرف تیمسار فرماندهی لشکر به نامبرده نوشته و به وسیله سرهنگ دوم عرفان ارسال و او را دعوت به شهر نمود. [ضمناً یادآور شده چنانچه نباید به عواقب وخیمی دچار خواهد شد]. تا این ساعت سرهنگ دوم عرفان مراجعت ننموده که معلوم شود نامبرده به شهر آمده یا خیر...»

سرهنگ حریری، چهار روز بعد - در ۱۳۴۱/۱۱/۱۵ - به تهران می‌نویسد:

... سرهنگ عرفان روز ۱۴ جاری به شیراز مراجعت [نموده است]. ضمناً آقای حبیب‌الله شهبازی نامه‌ای جهت فرماندهی لشکر ۱۰ [فارس] ارسال و طی آن تعهد سپرده که تا چند روز

دیگر به شیراز آمده و برای انجام کارهای شخصی خویش به تهران عزیمت خواهد نمود[۱]. و چون فعلاً وجه برای مسافرت ندارد مشغول فروش مقداری گندم و تعدادی گوسفند می‌باشد[۲]. از طرفی وی آمادگی خود را برای خدمت در راه شاهنشاه و میهن معروض داشته است. به احتمال قریب به یقین، حبیب شهبازی، صرفاً برای وقت‌گذرانی و گردآوری هر چه بیشتر تفنگچی و نیز دست به سر کردن و فریب دولتیان چنین پاسخهایی را می‌داده است. به نظر می‌رسد، دولتیان نیز موضوع را دریافته به ناچار دست به دامن «سلیمان بهبودی» رئیس دفتر محمدرضا شاه، شده‌اند. وی نیز، نامه‌ای به حبیب شهبازی نوشته «مبنی بر اینکه شما کماکان مورد توجه هستید و پس از انجام کارهای خود به تهران حرکت نمایید.» این نامه تلگرافی «از طرف لشکر [۱۰ فارس] وسیله سرهنگ دبیران» برای «حبیب شهبازی فرستاده شده است.»

نتیجه نامه مزبور، نیز منفی بوده است چرا که سرهنگ حریری رئیس ساواک فارس، در گزارش ۱۳۴۱/۱۲/۲، به تهران، می‌نویسد:

... با اینکه پس از فرستاده شدن نامه آقای بهبودی وسیله سرهنگ دبیران [۱] سرهنگ ۲ اوحدی افسر لشکر ۱۰ نیز برای ملاقات با حبیب شهبازی و آوردن او به شیراز [۱]، به محل مشارالیه رفته است[۱]. نامبرده به عنوان اینکه بدهکار [است] و از طرفی مورد تعقیب مأمورین ژاندارمری است[۱]، از آمدن خودداری [نموده] و به طوری که اطلاع می‌سد نامبرده عده‌ای در حدود سیصد نفر دور خود جمع و تعدادی اسلحه و مهمات و آذوقه تهیه [و] می‌توان گفت که در کوهمره سرخی هسته مقاومتی را تشکیل داده است... اینک مراتب به منظور استحضار و اقدامات لازم معروض و جریان به اطلاع استانداری و مقامات انتظامی نیز رسیده است...

با وجود این، فرماندهان لشکر ۱۰ فارس، همچنان به اعزام نماینده و ملاقات با حبیب شهبازی مبادرت می‌ورزیدند و تمام تلاش خویش را برای منصرف نمودن وی از اقدامات حاد و مسلحانه، و گسیل وی به شهر مصروف می‌داشتند. ظاهراً آخرین نمایندگان لشکر ۱۰، با برخورد تند حبیب شهبازی مواجه شده مدتی توقیف گشته‌اند. این اتفاق، دقیقاً در روزی رخ داده، که شب آن، یورش جنگجویان عشایر کوهمره - متشکل از سرخی و قشقایی - به پاسگاه ژاندارمری دادنجان، انجام گرفته است. سندی در این خصوص موجود است، که:

طبق اطلاع از شیراز سرهنگ وزین افسر لشکر ۱۰ به اتفاق یک نفر استوار به طرف طایفه سرخی، به منظور ملاقات [با] حبیب شهبازی عزیمت نموده [که در] روز ۴۱/۱۲/۱۱ سرهنگ مزبور و استوار نامبرده را حبیب شهبازی توقیف و با تدابیر و تهدیداتی که سرهنگ وزین

به عمل می‌آورد عصر آنها را حبیب شهبازی آزاد می‌نماید...

خلع سلاح پاسگاه دادنجان

بالاخره حبیب‌الله شهبازی، با رهبری جنگجویان ایلات سرخی و قشقایی، نخستین اقدام عملی و جنگ مسلحانه عشایر جنوب علیه حکومت پهلوی را با خلع سلاح پاسگاه دادنجان، آغاز می‌نماید. بدین‌گونه قیام مسلحانه عشایر جنوب، آغاز گردید. ترکیب جنگجویان حمله‌کننده به پاسگاه دادنجان، بسیار متنوع و بیانگر حضور فعال بسیاری از طوایف و تیره‌های سرخی و قشقایی است. افراد مشهور و فرماندهان جنگی عشایر، عبارت بودند از:

۱. بلوط جعفرلو، از طایفه جعفرلو شش بلوکی قشقایی
۲. مختار جعفرلو، از طایفه جعفرلو شش بلوکی قشقایی
۳. دشتی گله‌زن، از طایفه گله‌زن قشقایی
۴. مسیح بولوردی، از طایفه بولوردی قشقایی
۵. حاجی بابا گله‌زن، از طایفه گله‌زن قشقایی
۶. محمدخان صفی‌خانی، از طایفه صفی‌خانی قشقایی
۷. باباخان کله‌خورلو، از طایفه صفی‌خانی قشقایی
۸. هدایت گودرزی و صفرخان، از طایفه صفی‌خانی قشقایی
۹. فضل‌الله گلکی، از طایفه کرکانی قشقایی
۱۰. محمدحسن کرکانی، از طایفه کرکانی قشقایی
۱۱. بهادر امیری فرزند باباخان سرخی معروف
۱۲. فرزندان مهدی سرخی معروف (امیر، کرامت، شکرالله و جواد بهادری سرخی)
۱۳. عوضقلی محمدی مسقانی
۱۴. کرامت اسدی
۱۵. سردار شاهین
۱۶. غلامحسین پرهیزگار
۱۷. زمان عابدی

تعداد جنگجویان تحت فرمان افراد فوق، قریب سیصد تن بوده است. این نیروی جنگی و فرماندهان آن، همه تحت هدایت و فرماندهی حبیب شهبازی، وارد عرصه کارزار گشته‌اند. عشایر حمله‌کننده، هجوم سراسری خود را از ساعت ۳ بعد از نیمه شب ۱۳۴۱/۱۲/۱۱ برای تسخیر و خلع سلاح پاسگاه ژاندارمری دادنجان آغاز کردند. درگیری شدیدی میان

طرفین رخ داد. مقاومت نظامیان در سنگر مستحکم پاسگاه ادامه داشت، تا اینکه برخی از جنگجویان عشایر، وارد اصطبل پاسگاه شده، گاه موجود در آن را آتش زده‌اند. در نتیجه فشار دود درون پاسگاه و باران گلوله‌های بیرون، نظامیان زنده پاسگاه چاره‌ای جز تسلیم و خلع سلاح ندیدند.

بنابراین، جز شش تن از آنان که کشته شده بودند، بقیه افراد سالم و مجروح پاسگاه، تسلیم عشایر گردیدند و با خلع سلاح آنان، به سوی فیروزآباد بدرقه گشتند. در این پیروزی، عشایر منطقه بیش از سی قبضه سلاح به غنیمت گرفتند که به نسبت بین آنان تقسیم شده است. بر اساس سندی از ستاد بزرگ ارتشتاران «... در ساعت ۰۳۰۰ مورخه ۴۱/۱۲/۱۱ افراد غیرنظامی حبیب شهبازی به پاسگاه ژاندارمری دادنجان حمله و آنجا را خلع سلاح و ۳۲ قبضه تفنگ سرقت نموده‌اند و بالتیجه تعداد چهار [شش] نفر ژاندارم مقتول و ده نفر زخمی [شده] و تا ساعت ۱۰۰۰ روز بعد [۱۳۴۱/۱۲/۱۲] مانع از جمع‌آوری کشته‌گان و زخمیها گردیده است و بالتیجه ژاندارمری کلیه پستهای ضعیف خود را جمع‌آوری نموده است...»

در هفته‌نامه ترقی، مطالبی از زبان یک مقام ژاندارمری کشور، در خصوص خلع سلاح پاسگاههای ژاندارمری در بویراحمد، سرخی و قشقایی آمده که چون راوی آن یک مسئول ژاندارمری است، بسیار مغلوط و معجول است^{۱۲۶} به رغم این، مواردی از آن می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. راوی می‌گوید:

... شب یازدهم اسفندماه ۴۱ حبیب شهبازی با عده زیادی از افراد طایفه خود و طوایف دیگر ناگهان به پاسگاه دادنجان نزدیک شیراز هجوم برده [و] در حقیقت شبیخون می‌زند. عده پاسگاه که جمعاً از بیست نفر تجاوز نمی‌کرده به فرماندهی ستوان سلیمی تا آخرین فشنگ مقاومت می‌نمایند... عاقبت مهاجمین که می‌دیدند نمی‌توانند به زودی بر آنها غالب شوند و ممکن است کمک برسند[،] تمهیدی اندیشیده و چند نفر خود را به اصطبل پاسگاه که مقداری گاه یونجه در آن بوده رسانده آن را آتش می‌زنند. بیرون پاسگاه باران گلوله می‌بار[ید] در داخل هم دود و آتش مانع نفس کشیدن [بوده] است[.] ناچار افراد به خارج رانده می‌شوند[.] در این واقعه ستوان سلیمی و یکی دو نفر از افرادش مجروح و شش نفر از درجه‌داران و افراد ژاندارمری به شهادت رسیده[.] پانزده نفر از اشرار مقتول می‌گردند.^{۱۲۷}

به رغم گفته راوی، تنها یک تن از جنگجویان عشایر کشته می‌شود.^{۱۲۸}

یورش سراسری نظامیان به کوهمره سرخی

پس از تسخیر و خلع سلاح پاسگاه دادنجان، طرح حمله سراسری نظامیان به کوهمره

سرخ‌ی تدوین و اجرا شد. نیروی اصلی نظامی که در همان نیمه شب ۱۳۴۱/۱۲/۱۲ به سمت کوهمره سرخی حرکت کرد «دو گروهان تقویت [شده] با ارابه به فرماندهی سرهنگ وزین» بوده است. این گروه رزمی - شماره ۲ - مرکب از: «ارکان گردان سوم لشکر ۸ لرستان [و] گروهان نهم [و] دهم گردان سوم لشکر ۸ لرستان [و] صد نفر ژاندارم» بود که از سمت «چنار فاریاب» برای تصرف «ریچی» کوهمره سرخی، عزیمت نمود.^{۱۲۹}

به علاوه، سه گروه رزمی دیگر، برای محاصره و تصرف کامل کوهمره سرخی، به حرکت درآمد. گروه رزمی شماره یک، به فرماندهی سرهنگ ستاد «عبدالحسین ناجی» مرکب از «هنگ ۲۰ پیاده [کرمانشاه]، دو تانک مقیم فیروزآباد، صد نفر ژاندارم [و] یک آتشبار توپخانه ۱۰۵» از گردنه «بُلُقو» به سمت کوهمره حرکت نمود.^{۱۳۰}

گروه رزمی شماره ۳، به فرماندهی سرهنگ ۲ «ساوجی»، متشکل از «گروهان یکم گردان سوم لشکر ۸ لرستان [و] صد نفر ژاندارم» برای حمله آینده به کوهمره سرخی، در منطقه «جره» کازرون موضع‌گیری نمود.^{۱۳۱} و گروه رزمی شماره ۴، به فرماندهی سرهنگ ستاد «محمود همایون»، با حضور گروهان هفتم و هشتم پیاده و ارکان گردان دوم در فیروزآباد مستقر شد «و برای حمایت احتمالی گروه رزمی شماره ۱ آماده بوده است».^{۱۳۲}

بدین‌گونه، هجوم همه جانبه قوای نظامی از جهات مختلف کوهمره سرخی، توأم با بمبارانهای شدید هوایی، آغاز گشت. جنگجویان عشایر نیز در روستای «مسقان» مستقر شدند. آنان به سه گروه تقسیم شده، هر گروه موظف گردید یکی از سه راه اصلی نفوذ نظامیان به کوهمره سرخی را مسدود نماید.^{۱۳۳} «دسته اول، به سرکردگی حبیب‌الله شهبازی جاده شیراز - چنار فاریاب را در گردنه ارژندان مسدود می‌کند. تفنگچیان این دسته دویست نفر بوده‌اند. دسته دوم، به سرکردگی بهادر امیری (پسر ملا باباخان بگی) و با شرکت صد نفر مسلح راه فیروزآباد - مهکویه را در تنگ بلقو مسدود می‌نماید. دسته سوم، به سرکردگی حاج امیر بهادری (پسر ملامهدی) راه سیاخ - شوراب را در مله کر می‌بندد. این گروه پنجاه نفر تفنگچی بوده‌اند».^{۱۳۴}

در ۱۷ اسفند ۱۳۴۱، بخشی از نیروهای نظامی، از طریق فیروزآباد - مهکویه، وارد کوهمره شدند. عشایر تحت فرماندهی بهادر امیری، وقتی با نیروهای نظامی سرهنگ عبدالحسین ناجی درگیر شدند، که آنان کاملاً در تنگ بلقو قرار گرفته بودند. با حمله عشایر شش ساعت نبرد سنگین میان طرفین ادامه می‌یابد. حدود ساعت ۱۲ ظهر، قوای نظامی مستأصل شده به سمت مهکویه عقب‌نشینی می‌نمایند؛ تجهیزات نظامی آنان بر جای می‌ماند، اما عشایر که در ارتفاعات موضع گرفته بودند، پایین نمی‌آیند. در همین اثنا، هواپیماهای جنگی سر می‌رسند و به شدت ارتفاعات و مواضع عشایر را بمباران می‌کنند. این بمباران موجب تخلیه ارتفاعات و

پناه عشایر به قتل کوه می‌گردد. در نتیجه، نیروهای نظامی بازمی‌گردند و تجهیزات و ادوات نظامی را برداشته، عقب‌نشینی می‌نمایند.

جنگجویان عشایر، پس از چهار روز حضور در ارتفاعات تنگ بلقو، برای پیش‌گیری از هجوم مجدد نظامیان، به محل استقرار جنگجویان عشایر، یعنی روستاهای مسقان، برمی‌گردند.^{۱۳۵} در درگیری تنگ بلقو، دو نفر از نظامیان کشته و دو نفر آنان مجروح می‌گردد. یکی از مجروحین، فرمانده ژاندارمها به نام سرگرد «بانکی» بود. از عشایر نیز یک تن به قتل می‌رسد.^{۱۳۶} پس از نبرد تنگ بلقو، نظامیان به بمبارانهای متوالی و شدید منطقه روی آوردند. بمبارانها، تنها شامل کوه و کمر نبود، بلکه روستاها و دهات کوهمره نیز عرصه این تهاجم نابرابر و وحشیانه قرار گرفت.

اشغال کوهمره و اعمال نظامیان

با بمبارانهای متوالی منطقه، جنگجویان عشایر به کوه و کمر پناه بردند. بنابراین، نظامیان با ماشین‌آلات و ادوات جنگی نظیر تانک و توپ، روستاهای متعدد کوهمره را اشغال کردند. گروه رزمی شماره ۲ به فرماندهی سرهنگ وزین، روستای «ریچی» را به تصرف خویش درآورده به تخریب خانه‌های مردم پرداخت.

۲۵۲

اندکی بعد، دشت «شوراب» - محل سکونت طوایف شکره، دهدار، جیحون و جبارزار - به تصرف نظامیان درآمد.^{۱۳۷} «با اشغال کوهمره، دستگیری و شکنجه روستاییان و عشایر آغاز می‌گردد. نیروهای نظامی، بر اساس لیستی که جاسوسان محلی گزارش داده بودند، به دستگیری می‌پردازند. اکثر کدخدایان و ریش‌سفیدان روستاها و طوایف که در محل خود بودند، بی‌رحمانه شکنجه می‌شوند.»^{۱۳۸}

عبدالله شهبازی، به نقل از «مشهدی شیرخان، ریش سفید طایفه جیحون» می‌نویسد:
به محض ورود ارتش به شوراب، نه نفر [از] پیرمردان و ریش سفیدان چهار طایفه دستگیر شدند. بازجویی و شکنجه شروع شد... با سیگار می‌سوزانیدند. با شلاق به باسن، پا و پشت می‌زدند. آن‌چنان ما را شلاق زدند که همه تا مدتها خون ادرار و استفراغ می‌کردیم. محمدتقی جوادی، کدخدای ده شوراب در اثر شکنجه یک ماه تمام در حال اغما بود و خون استفراغ می‌کرد. پس از شلاق، همه را خوابانیدند و سنگهای بزرگ... روی شکممان گذاشتند. با گذاشتن سنگها، همه بی‌هوش شدیم و از آن پس مدتها مبهوت و علیل بودیم. پس از این جریان، عده‌ای علیل و زمین‌گیر شدند و عده‌ای [به] رحمت خدا رفتند.^{۱۳۹}

بنا به نقل آریانا، اشغال مناطق و روستاهای کوهمره، در فاصله میان روزهای ۲۰ تا ۲۵ اسفند

۱۳۴۱، انجام گرفته است. «روز ۲۴ اسفند، آبادی (مسقان) مرکز کوهمره سرخی به دست واحدهای لشکر ۱۰ پارس افتاد و از این به بعد ستونها به تدریج متوقف و ضمن گشت و شناسایی و تعقیب اشرار، مشغول تجدید سازمان خود شدند.»^{۱۴۰}

علاوه بر حضور گردانهای نظامی در کوهمره، پاسگاههای ژاندارمری، در محلهای سابق و مراکز عمده کوهمره دایر شد. همچنین، با استفاده از «عناصر مورد اطمینان محلی» به تعقیب و فشار بر جنگجویان عشایر و مردم محل پرداختند.^{۱۴۱} پس از اشغال منطقه و ایجاد آرامش نسبی اولیه در کوهمره سرخی، برخی از واحدهای نظامی مستقر در منطقه، به شیراز فراخوانده شدند و سرهنگ ستاد «اعظمی»، به فرماندهی نظامی منطقه کوهمره منصوب گردید. وی با دستورات عملیاتی ذیل، از طرف سپهبد آریانا، تعیین و اعزام شده بود.

... سرهنگ ستاد اعظمی: ۱- از این تاریخ [۱۳۴۲/۱/۲] شما به فرماندهی نظامی منطقه که حدود آن به شرح زیر است: از شمال ارتفاعات کوه قبله و سبزپوشان - کوار [،] از جنوب محور کازرون - فراشبند - فیروزآباد [،] از مشرق کوار - فیروزآباد [،] از مغرب جاده شیراز - کازرون - منصوب می‌شوید [،]. ۲- مأموریت شما عبارت است از: الف - قلع و قمع اشرار منطقه [،] ب - تعقیب و دستگیری حبیب شهبازی [،] پ - خلع سلاح [،] ت - کنترل و نظارت و تمشیت امور کوچ ایلات منطقه به ییلاقات مربوطه [،]. ۳- در اجرای این مأموریت اختیارات کامل به شما داده می‌شود [،]. ۴- اعتبار سری کافی [برای] تسهیل اجرای مأموریت در اختیار شما گذارده می‌شود [،]. ۵- کلیه واحدهای نظامی - ژاندارمری و عشایر آن منطقه برای تسهیل مأموریت محوله در اختیار و تحت امر شما گذارده می‌شود...^{۱۴۲}

تقریباً یک هفته بعد به پیشنهاد سرهنگ اعظمی مسئولیت منطقه فیروزآباد و قیر به سرهنگ ستاد محمود همایون واگذار شد.^{۱۴۳}

اعلامیه‌های تبلیغاتی

یکی از مهم‌ترین ترفندهای دولتیان برای تخریب چهره‌های اصیل عشایر، و مشوب نمودن اذهان عمومی عشایر، روستاییان و مردمان شهری، و نیز اختلاف‌افکنی میان عشایر قیام‌کننده، تحریر و انتشار اعلامیه‌های مخرب و گه‌گاه دروغین بود. آریانا، در خصوص «اقدامات سیاسی و تبلیغاتی» نیروهای جنوب می‌نویسد: «هم زمان با مانورهای نظامی [،] نیروهای جنوب دست به اقدامات وسیع سیاسی و تبلیغاتی زد. اعلامیه‌هایی که به تعداد زیاد به وسیله هواپیمایی بین کلیه عشایر

پخش می‌شد، حاکی از مطالب متنوع بود. از طرفی با بیان پیشرفت ستونهای نیرو و کیفر تبه‌کاران آنان را از عواقب نافرمانی برحذر داشته و از سوی دیگر با پند و اندرز به راه راست می‌نمود...»^{۱۴} البته این، همه مفاد اعلامیه‌ها نبود. غالب مطالب اعلامیه‌ها، تخریب و تحریک کننده بود. از جمله، اعلامیه‌های ذیل، درباره حبیب شهبازی.

شماره ۱۷۱۹ خ [مورخ] ۴۱/۱۲/۲۰[: ارتش شاهنشاهی ایران]، نیروی زمینی...

اهالی محترم فارس [۱] حبیب شهبازی را به خوبی می‌شناسید و سابقه زندگانی او بر هیچ کس مکتوم و پوشیده نیست. این مرد مدتی خود را در پناه ارتش قرار داده و با کمکهای مؤثر ارتش زندگانی مرفه یافت [۲]. دارای ضیاء و عقار و مال و حشم شد و خود را به دروغ وطن‌پرست و خدمت‌گزار^{۱۴۵} شاهنشاه جلوه داد و با فریب و ریا [۳] نیت مغرضانه خود را مخفی می‌داشت تا اینکه شب هنگام با همکاری یک عده سارق و جانی سابقه‌دار، ناجوانمردانه به عده‌ای ژاندارم حمله نموده اسلحه آنها را به یغما برده و در نهایت بی‌شرمی از این تجاوز قدم فراتر گذارده یک عده مردمان بی‌گناه ساده‌لوح را با شکنجه و زور به دور خود جمع و به عنف و جبر وادار به اعمال خلاف مصالح مملکت می‌نماید. علیهذا برای اینکه هر چه زودتر این جانی بالفطره به سزای عمل خود رسیده این کانون فساد متفرق گردد [۴]، در اجرای اوامر صادره ابلاغ و اعلام می‌دارد هر کس حبیب شهبازی را دستگیر و به مقامات انتظامی تحویل دهد جایزه قابل ملاحظه‌ای دریافت خواهد کرد. انتظار می‌رود مردم پاک‌نهاد فارس و عشایر وطن‌پرست و اهالی ستم‌دیده کوهمره سرخی در این امر که ضامن رفاه و آسایش آنهاست [۵]، پیش‌قدم شده و هر چه زودتر ریشه این کانون فساد را از بن قطع نمایند. ضمناً لشکر بدین وسیله به اشخاصی که در این ماجرا اغفال شده و به دور حبیب شهبازی گرد آمده و اکنون متفرق و از او دوری می‌جویند تأمین می‌دهد که با خیال راحت بتوانند [به دنبال] کار و زراعت خود بروند [۶]. لذا بهتر است هر چه زودتر از دور او متفرق شوید که آتش مشتعل او خرمن هستی شما را نسوزاند و تنها دامن‌گیر خودش بشود. لشکر ۱۰ پیاده فارس.»

در برابر این گونه حملات تبلیغاتی مخرب و تفرقه‌انگیز، ظاهراً جنگجویان عشایر چاره‌ای جز سکوت و خاموشی نداشته‌اند. چرا که در آن اوضاع بحرانی و جنگی، نه فرصت و مجال پاسخ‌گویی وجود داشته و نه میدان عرضه آن - در سطح عموم - مهیا بوده است.

به رغم این وضعیت نابسامان و تیره، شخص آگاهی چون حبیب شهبازی، دست کم به دو اعلامیه نخست «ارتش شاهنشاهی» - در نامه‌ای به ساواک - پاسخ گفته است. دقت در پاسخهای وی، بیانگر ماهیت و افشای بسیاری از دروغهای دولتمردان حکومت پهلوی است. وی می‌نویسد:

ریاست محترم سازمان امنیت و اطلاعات

محترماً به عرض می‌رساند به قرار اطلاع آن اداره درصدد برآمده در اطراف صحنه‌سازیها و خیمه‌شب‌بازیهای مسئولین این استان علت را بفهمد.[.] خود اینجانب عین حقیقت را به عرض می‌رسانم. قبل از وقوع این انقلابات خوب بود مقامات مسئول به تیمسار اشکان نصیحتی فرموده بودند که مأمورین ژاندارم را به جان و مال مردم خودمختار نسازد.[.] معلوم است وقتی که فلان افسر ژاندارم یا فلان ژاندارم برای پر کردن کیسه خود حاضر است همه کار را مرتکب شود.[.] البته مردم همه حس دارند، بالاخره عکس‌العملی نشان می‌دهند.[.] پس علل این وقایع همانا اعمال مأمورین ژاندارم است و بس و اینجانب بی‌گناهم.[.] در اعلامیه شماره ۱ درباره اینجانب بی‌لطفی‌هایی شده است.[.] خوش‌وقتم که اینجانب تا چندین قرن از نسب و وضع زندگی خود خوب خبر دارم.[.] به نظر من بایستی این قبیل اعلامیه‌ها را درباره فلان قفل‌ساز و یا فلان ملکی‌دوز که به درجه افسری نایل می‌شود و در اندک مدتی میلیاردر می‌شود صادر شود [کنید] والا اینجانب بعد از یک عمر زحمت دارای یک میلیون تومان قرض بوده و حاصل دسترنجم فعلاً مورد چپاول و غارت مأمورین ژاندارم است.[.] پاکروانها که از کیسه خالی این مملکت و این ملت حقوق می‌گیرند که حافظ مال [و جان] مردم باشند اینک خود غارتگر و دزد از آب بیرون می‌آیند.[.] در اعلامیه شماره ۲ که به اصطلاح ۲۵ هزار تومان جایزه قتل مرا مرحمت می‌فرماید نسبت کشت خشخاش داده شده،[.] تعجب است مقامات چرا این قدر دروغگو باشند.[.] به جای این اقدامات خوب است سازمانهای اداری مأمورین مخصوصاً تشکیلات ژاندارمری را اصلاح نمایند،[.] زیرا روزه‌روز با این رفتار مأمورین ژاندارم بر ناراضیهای مملکت افزوده می‌شود.[.] آیا فلان عشایر بدبخت چه گناه دارد که مأمورین ژاندارم آنان را شکنجه و [با] عملیات غیرانسانی با آنها عمل شود[؟] آیا فلان شبان عشایر که آقایان ژاندارمها برایشان پاپوش می‌سازند و بین عائله با آب گرم آنان را تنقیه می‌نمایند معلوم است اگر دستش برسد چه عکس‌العملی نشان می‌دهد.[.] آیا خیر دارید مأمورین ژاندارم و چند نفر دلالت آنها وقتی به احشامی می‌رسند چه می‌کنند[؟] آری بدانید که درهر احشام هر نفر ژاندارم اقلاً بیست رأس گوسفند مردم را ذبح می‌نماید و هزاران اخاذی دیگر - طرز مملکت‌داری غیر از این است.[.] خوب است به داد مردم برسید والا با صدور اعلامیه و نسبتهای دروغ به یک فرد وطن‌پرست نتیجه عاید نمی‌گردد - در اعلامیه شماره ۱ اشاره شده اینجانب ناجوانمردانه حمله کردم،[.] در حالی که اینجانب به کلی بی‌اطلاعم و به عرض می‌رساند اینجانب همیشه جوانمرد بوده‌ام [و] در آتیه هم خواهم بود.»^{۱۴۶}

با این حال سپهبد آریانا، در اعلامیه شماره ۳ خود دستور کوچ اجباری کلیه عشایر و اهالی

کوهمره سرخی و ترک منطقه را صادر می‌نماید:

نظر به اینکه عده‌ای از عناصر ماجراجو و شرور در منطقه کوهمره سرخی دست به شرارت و غارت اموال مردم زده‌اند جهت سرکوبی آنها نیروهای نظامی در این منطقه به عملیات نظامی خواهند پرداخت. لذا بدین وسیله به کلیه عشایر و اهالی شاهدوست و وطن‌پرست این منطقه ابلاغ می‌گردد که فوراً منطقه مزبور را ترک نموده از راه فیروزآباد یا کازرون به سمت سرحد حرکت نمایند.

نبرد پیربنو

جنگجویان کوهمره سرخی و طوایف پراکنده قشقایی که تحت فرماندهی حبیب شهبازی باقی بودند و به مبارزه و مقاومت ادامه می‌دادند؛ اکنون به دسته‌های کوچک‌تر تقسیم می‌شدند. تعداد آنان، البته در اثر فشار همه‌جانبه نیروهای نظامی و بمبارانهای متعدد و متوالی، تقلیل یافته بود. «بسیاری از آنها توسط چریکهای دولتی دستگیر و در دارنگان و ریچی زندانی و شدیداً شکنجه می‌شوند. حبیب شهبازی با یک گروه کوچک از رزمنده‌ترین افراد از کوهمره عقب‌نشینی می‌کند و به بلوک جره می‌رود و در آنجا به کوهستانهای کوهمره جروق پناه می‌برد.»^{۱۳۷}

۲۵۶

آماری که عبدالله شهبازی از ماندگان ارایه می‌دهد حدود ۱۵۵ نفر جنگجو از طوایف سرخی و قشقایی است.^{۱۴۸}

جنگجویان همراه حبیب شهبازی، مدام در حرکت و تغییر مکان بودند. در طی این تحرکات پارتیزانی، کوهمره جروق را رها کرده در فروردین ۱۳۴۲، با دور زدن کوهمره سرخی، وارد کوههای «پهن» و «سبزپوشان» در جنوب شیراز می‌شوند؛ و اندکی بعد، به روستای پیربنو (= پیربناب)، چهارده کیلومتری جنوب شیراز رسیدند.^{۱۴۹} این عمل، فوق‌العاده خطرناک و دلیرانه بوده است. در اینجاست که حبیب شهبازی با ارسال نامه و قاصد نزد روحانیون مشهور شیراز - همچون آیت‌الله محلاتی و آیت‌الله دستغیب - خواستار همکاری آنان و شلوغ شدن شهر گردید تا جنگجویان عشایر به شیراز حمله نموده آن را از دست نظامیان خارج نمایند. اما نظامیان با اطلاع از موضوع حمله غافلگیرکننده‌ای را آغاز کردند. عوامل اطلاعاتی نظامیان که از حضور شهبازی و همراهانش مطلع شده بودند، فرماندهان نظامی مستقر در شیراز را در جریان گذاردند. بنابراین نظامیان، شبانه روستای پیربنو را محاصره کردند و فردای آن درگیری سنگینی رخ داد. آریانا می‌نویسد:

طبقه اطلاعاتی که در ساعت ۱۹۰۰ [مورخه] ۲۴ فروردین به نیرو رسید حبیب شهبازی و همراهانش در آبادی پیربنو در حدود ۱۵ کیلومتری جنوب غربی شیراز مشاهده شد.

بلافاصله دستور داده شد که دو گروهان از گردان عملیات مخصوص به فرماندهی سرگرد پورطهماسبی معاون گردان مزبور شبانه به محل حرکت و آبادی پیرینو را محاصره و اشرار را دستگیر نمایند. در ساعت ۰۵۳۰ روز جاری [۱۳۴۲/۱/۲۵]، زد و خورد بین واحد مزبور و اشرار شروع [شد] و تعداد تلفات اشرار دوازده نفر می‌باشد.[۱] و چندین رأس گوسفند و مقداری اناثیه و یک تفنگ شکاری و تعدادی فشنگ و تبرزین یک سرنیزه از اشرار گرفته می‌شود. اشرار فوراً به کوه‌های صعب‌العبور اطراف پناه برده و در ساعت ۱۰۰۰ روز جاری سرهنگ ستاد ناجی با یک گروهان پیاده برای تقویت اعزام گردید و افسر مزبور فرماندهی ستون را به عهده گرفت. برابر آخرین گزارش سرهنگ ناجی تلفات خودی در این زد و خورد چهار نفر شهید و پنج نفر مجروح از واحد عملیات مخصوص که فوراً به بیمارستان لشکر اعزام و نتیجه عملیات به عرض خواهد رسید. ضمناً به فرمانده منطقه ۵ سرخی دستور داده شد که فوراً عده‌ای را برای راه‌بندی و تعقیب اشرار اعزام دارد... پروازهای هوایی به منظور پشتیبانی به عمل آمد و اشرار را در منطقه زد و خورد پیرینو به مسلسل بستند و کلیه چادرها و احشام و قاطر و اسب سواری آنها از بین رفته و در این پشتیبانی هوایی تلفاتی هم مشاهده شده است...^{۱۵۰}

عبدالله شهبازی، که آن هنگام در شیراز بود می‌نویسد:

... بلافاصله دهها تانک و خودرو با صدها نظامی پیریناب را محاصره می‌کنند و با بسیج کلیه امکانات نظامی مانده در شیراز، جاده شیراز - عادل آباد را برای جلوگیری از حمله عشایر به شهر مسدود می‌سازند. هواپیماها به شدت به بمباران این منطقه می‌پردازند و نیروهای کماندو با چتر فرود می‌آیند. صدای بمباران و تیراندازی شهر شیراز را به هم می‌ریزد... عشایر با رشادت عجیبی نیروهای نظامی را عقب می‌رانند و حلقه محاصره را شکافته و به ارتفاعات کوه سبزپوشان پناه می‌برند و نظامیان به تعقیب آنها نمی‌پردازند.^{۱۵۱}

وی، مشاهدات و مسموعات خود را چنین روایت می‌کند:

صدای بمباران و تیراندازی در شیراز به شدت شنیده می‌شد. حتی چتر کماندوها که در آسمان گشوده می‌شد از شیراز قابل رؤیت بود. مردم همه به خیابانها ریخته بودند و همه جا بیچ بود که حبیب شهبازی قصد حمله به شیراز را داشته، ولی محاصره و کشته شده. اما پس از مدتی شایع شد که عشایر محاصره را شکافته و به ارتفاعات رفته‌اند.^{۱۵۲}

به رغم گزارش اولیه نظامیان، که تلفات عشایر را دوازده نفر ذکر کرده، تنها یک نفر از جنگجویان عشایر - از همراهان بلوط جعفرلو - کشته شد، و یک تن از روستاییان کوهمره نیز مجروح گردید.^{۱۵۳}

مقاومت و مبارزه جنگجویان عشایر در نبرد حماسی پیرنو و نیز شکستن حلقه محاصره و رهایی از آن و عدم تلفات سنگین در میان آن همه بمباران شدید هوایی و زمینی، از اقتدار رزمی و چابکی رزمندگان عشایر، حکایت می‌کند. در واقع، نظامیان در جنگ پیرنو موفقیتی به دست نیاوردند. آریانا، به این مهم معترف و مقرر است. وی، علل «عدم موفقیت» نظامیان را «عدم خونسردی و عجله فرمانده ستون، دستورات ضد و نقیض و نقص آموزش رزمی پیاده» ذکر می‌کند.^{۱۵۴}

قیام موصلوها در قیر و کارزین

بنا به نوشته فسایی در فارسنامه ناصری، «موصلو» یکی از ۶۶ تیره قشقایی است.^{۱۵۵} ابرلینگ، بر اساس گفته ناصرخان قشقایی، «موصلو» (- موصول لو) را جزو طایفه «عمله» - طایفه خاندان حاکم قشقایی - نام می‌برد.^{۱۵۶} در هر حال موصلو یکی از تیره‌های مشهور ایل قشقایی بود که هم‌زمان با قیام عشایر کوهمره سرخی و بویراحمد، به اقدامات مسلحانه علیه دولت مرکزی دست زد. عواملی چون پیشینه نادرست مأموران دولت، فشارهای وارده بر طوایف و تیره‌های قشقایی پس از قتل ملک‌عابدی، نارضایی از اجرای مجدد خلع سلاح عمومی، خشکسالی و عدم کشت و زرع و در نتیجه فقر و مسکنت عمومی، همه و همه دست به هم دادند تا سه برادر دلاور به نام خوردل (= کوچک، ریز)، حیدر و بستان، با همکاری جمعی دیگر از جنگجویان موصلو به بهانه عدم توزیع گندم و ارزاق عمومی انبارهای دولتی، به مراکز آن حمله‌ور شده نبرد خویش را با رژیم آغاز نمایند. بدین ترتیب که ظاهراً «دولت برای کمک به روستاییان و کارگران راه مقداری آرد و گندم در انبارهای بخش [قیر] متمرکز ساخته» بود که به مردم منطقه، و «خانواده‌هایی که احتیاج» دارند؛ بدهد.^{۱۵۷} گویا، دولتیان در امر توزیع ارزاق مزبور، تأخیر زیادی می‌نمایند. فشار فقر و گرسنگی مردم و سابقه بدی که از دولتیان در ذهن عامه بوده است دست به دست هم داد تا برادران «قاندی» (= خوردل، حیدر و بستان)، با رهبری و هدایت جمعی از خشمگینان طایفه، به انبارهای مذکور، حمله نموده با شکستن در انبارها و تصرف آن، همه را در اختیار مردم قرار دهند. یک نویسنده محلی، می‌گوید: «دولت‌ها به این بهانه که «آمار دقیقی برای توزیع ارزاق در دست ندارند و از مرکز حکمی مبنی بر توزیع ارزاق صادر نشده است» امروز و فردا می‌کردند و سینه هزاران انسان گرسنه از کینه‌ها و عقده انباشته می‌شد... سرانجام آتش خشم قحطی‌زدگان از لوله تفنگ‌های سه برادر به نامهای حیدر، بستان و خوردول زبانه کشید...»^{۱۵۸}

یک نویسنده دیگر قشقایی، می‌گوید:

در زمستان سخت و قحطزده سال ۴۲ [۱۳۴۱] دولت متنی بر مردم عشایر گذاشت و شاید به پاس شکنجه‌ها و ظلم و ستمهایی که بر آنها وارد ساخته بود خواست از آنان دلجویی نماید، مقداری گندم و جو به مسئولین در منطقه قیروکارزین تحویل داد، تا بین افراد مستمند تقسیم کنند. اما از آنجا که گرسنگی مردم را به ستوه آورده و طاقتشان به انتها رسیده بود و مردم فکر می‌کردند که این بار هم آذوقه‌ها مثل گذشته به فروش خواهد رفت و یا به افرادی که نیازمند نیستند داده خواهد شد، با سابقه ذهنی که داشتند و تأخیری که نیروی انتظامی و شهرداری در تحویل اجناس به وجود آوردند موجب خشم و غضب مردم شد [و] خوردل و حیدر و بستان برادران درد کشیده و فقیر که قبلاً هم به علت درگیریهای محلی، یاغی [شده] بودند... با جمعی از یاران و دوستان خود شبانه به انبارهای دولتی حمله برده و کلیه ارزاق درون آن را در اختیار مردم منطقه قرار دادند.^{۱۵۹}

آریانا، با اشاره به درگیریهای نظامیان و موصول‌ها می‌نویسد «... اغتشاشاتی در منطقه قیروکارزین از مدتی پیش آغاز شده بود که ... به نوبه خود بسیار قابل توجه بوده [است]. پیش از آغاز عملیات و تشکیل نیروی جنوب اشرا موصولو ضمن شرارت‌های مکرر گندم‌های دولتی قریه مزبور را در اثر تخلیه پاسگاه ژاندارمری غارت کرده و یک منطقه وسیعی را که تا کرانه‌های خلیج فارس امتداد دارد ناامن می‌نمایند».^{۱۶۰}

این واقعه، چند روز پس از خلع سلاح پاسگاه‌های دادنجان در کوهمره سرخی، و توت‌نده در بویراحمد، اتفاق افتاده است. یک منبع آگاه نظامی، تاریخ آن را ۱۷ اسفندماه ۱۳۴۱ ذکر می‌کند.^{۱۶۱} احتمالاً، انتشار اخبار قیام عشایر کوهمره سرخی و بویراحمد، در تشجیع و تهییج موصول‌ها، تأثیر زیاد داشته است. صفری کشکولی، از اطلاع موصول‌ها از قیام مردم در شهرهای مختلف از جمله قم، به وسیله دو نفر از افسران ناراضی، سخن می‌گوید.^{۱۶۲}

پس از ماجرای غارت انبارهای گندم، موصول‌های مسلح به کوه زدند. نیروهای دولتی - بویژه نظامیان - برای جبران ضربه موصول‌ها به ظاهر پیشنهاد مذاکره و حل موضوع از طریق مسالمت‌آمیز و کدخدامنشی را ارایه دادند. اما، این ترفندی بود برای گروگان‌گیری و بازداشت بزرگان و ریش‌سفیدان قوم؛ و در نتیجه تسلیم شدن جنگجویان و عاملان غارت انبارها! قوای نظامی، به محض حضور بزرگان و ریش‌سفیدان موصولو، آنان را بازداشت و به سوی فیروزآباد حرکت دادند. اخبار پیمان‌شکنی و خلف عهد نظامیان، خیلی زود به جنگجویان موصولو رسید. بنابراین، یکی از سه برادر، (حیدر)، با عده‌ای تفنگچی - همچون درویش گلوله‌باز، سهراب زلفی و هاشم‌خان قائدی - جاده را بر نظامیان بستند و با نبردی شدید در گردنه «آب عراق» موفق به هزیمت و خلع سلاح نظامیان و آزادی ریش‌سفیدان خویش گردیدند.^{۱۶۳}

آریانا، ماجرای شکست و خلع سلاح نظامیان در گردنه آب عراق را به اختصار و بی‌اهمیت، این‌گونه بیان می‌کند:

روز ۵ فروردین [۱۳۴۲] یک دسته سرباز از قیر به فیروزآباد با چند نفر زندانی از شیراز موصولاً مراجعت می‌کردند [که] در گردنه آب عراق (بین قیر و فیروزآباد) با اشرار مواجه می‌شوند. اشرار که به منظور پس گرفتن زندانیان خود با عده متجاوز از پنجاه نفر مسلح و چهل نفر چوبکی... گردنه را اشغال نموده و در آن کوهستان سخت و جنگلی کمین کرده بودند آتش خود را از مسافت نزدیکی باز می‌نمایند.[.] در این جریان دو سرباز شهید و چهار نفر زخمی و زندانیان موفق به فرار می‌شوند.[.] ستون فیروزآباد به محض اطلاع با اعزام یک گروهان پیاده و یک دستگاه تانک به کمک آمده و اشرار متواری می‌گردند.^{۱۶۴}

با این موفقیت بزرگ، جنگجویان موصولاً، جرئت و جسارت بیشتری یافتند و در مقابل حملات نظامیان بیشتر مقاومت کردند. خوردل فرمانده، که در اواخر درگیری گردنه آب عراق رسیده بود، اسلحه‌های غنیمتی را میان تفنگچیان تقسیم نمود.^{۱۶۵} روز هشتم فروردین، خوردل و تفنگچیان، حمله به «قصبه قیر» را آغاز کرده، پاسگاه ژاندارمری را محاصره نمودند.^{۱۶۶} در نتیجه نبرد سنگین و دلیرانه یاران خوردل، بالاخره، قیر به دست عشایر افتاد و نظامیان شکست خورده و خلع سلاح شده، راه فرار در پیش گرفتند. موفقیت عشایر جنگجوی موصولاً، ضربه سهمگینی بر نظامیان وارد آورد و اوضاع نابسامان آنان را بیش از پیش بحرانی‌تر نمود. هر چند آریانا، اشاره‌ای به پیروزیهای عشایر نمی‌کند، ولی از فحوی مطالب وی، این مهم دریافت می‌شود:

در این هنگام که ستونها طبق طرح پیش‌بینی شده در منطقه بویراحمادی مرتباً مشغول پیشروی بودند[.] در ساعت ۲۱ روز هشتم فروردین گزارش تکان‌دهنده‌ای را از مناطق جنوبی استان پارس دریافت کردم. ستون ۷ فیروزآباد و ژاندارمری ناحیه پارس گزارش دادند که اشرار موصولاً زیر سرپرستی خوردل مسلحانه به قصبه قیر هجوم آورده و مشغول غارت و زجر و شکنجه مردم بی‌پناه هستند. و ضمناً پاسگاه ژاندارمری را نیز محاصره کرده و پاسگاه مزبور با باز کردن آخرین جعبه‌های فشنگ پایداری نموده و دائماً تقاضای تقویت می‌کند.^{۱۶۷}

صفری کشکولی، که بالنسبه مفصل، وقایع مربوط به موصولاًها را نگاشته، می‌گوید: عشایر جنگجو با کسب تکلیف از سید محمدکاظم آیت‌اللهی امام جماعت شهر قیر، رأیشان بر آن شد تا به مرکز نظامی قیر حمله و شهر را از دست نظامیان خارج سازند... عشایر مسلح به فرماندهی خوردل موصولاً به شهر قیر حمله‌ور شدند. سید محمدکاظم آیت‌اللهی در داخل شهر با تشویق مردم به قیام علیه نظامیان و پایداری در برابر آنان، از خوردل موصولاً و نیروهای تحت امرش حمایت و پشتیبانی می‌کرد. پس از ۴۸ ساعت جنگ و درگیری، با توجه به اینکه

کلیه راههای منتهی به فیروکارزین در تصرف عشایر مسلح بود و از رسیدن نیروهای کمکی به فیروکارزین جلوگیری می‌کردند، خوردل موصولاً نظامیان را وادار کرد تا اسلحه به زمین نهاده و راه سلامت پیش گیرند. نظامیان شهر را تخلیه کردند و راهی فیروزآباد شدند. موصولاً خود امور دفاعی و اداری شهر را برعهده گرفتند. فرج‌الله موصولاً به عنوان شهردار قیر انتخاب شد و عکس شاه در محل گاراژ فعلی توسط بستان قائدی تیرباران گردید...^{۱۶۸}

به دنبال پیروزیهای مکرر جنگجویان موصولاً نظامیان مستأصل چاره را در استفاده از تمام نیروهای موجود در شیراز و فیروزآباد دیده، یورش گسترده‌ای را از زمین و هوا آغاز کردند. آریانا، اوضاع نابسامان نظامیان و چگونگی حملات آنان را، این‌گونه توضیح می‌دهد:

با این شرایط و اوضاع و احوال [۱] حادثه قیر نیز کسب وخامت کرده بود... این بود که تصمیم گرفتم به هر قیمت و ترتیبی که هست پادگان فیروزآباد را تقویت کرده و آبادی قیر را از چنگ اشرار موصولاً خارج و برای حفظ امنیت شیراز در بدترین شرایط از واحدهای صنفی مرکز پیاده استفاده کنم. در این گیر و دار و در همان روز گردان مهندسی سپاه منحل زنجان... وارد شیراز شد... این گردان ضمن رفع خستگی و فراگرفتن آموزشهای لازمه در حالت آمادگی برای برقراری امنیت در شهر شیراز قرار گرفت. پس از این جریان دیگر تردید را جایز ندانسته و همان شبانه به فرمانده پادگان فیروزآباد دستور دادم که با تمام استعداد خود به طرف قیر حرکت کرده و قیر را آزاد و پاسگاه ژاندارمری را از محاصره خارج نموده و اشرار را تعقیب و قلع و قمع نماید و به جای پادگان مزبور که فیروزآباد را تخلیه می‌کرد فوراً یک ستونی را مرکب از دو گروهان پیاده، یک دسته تانک [و] یک دسته مسلسل ضدهوایی چهار لوله برای برقراری پادگان جدید به فیروزآباد فرستادم [۲]. هر دو ستون با پشتیبانی هوایی حرکت و ... سرهنگ ستاد همایون فرمانده پادگان فیروزآباد در زمان کوتاهی، اشرار موصولاً را قلع و قمع کرده و جسد سرکرده اشرار مزبور [خوردل] را در میدان آبادی در معرض همگان قرار می‌دهد.^{۱۶۹}

روز دهم فروردین ۱۳۴۲، حملات گسترده نظامیان از راه هوا و زمین، برای در اختیار گرفتن مجدد شهر قیر، شروع شد. درگیریهای مکرر و مداوم عشایر و نظامیان، بیش از یک هفته به طول انجامید. بمبارانهای متوالی، عشایر را به ستوه آورده بود. همین بمبارانها، عامل مهم تضعیف و شکست عشایر گردید و تلفات جانی و مالی بالنسبه زیادی بر آنان تحمیل نمود. بزرگ‌ترین ضربه‌ای که بر عشایر وارد شد، مجروح شدن فرمانده دلیر آنان، خوردل قائدی موصولاً بود.

عشایر، مجبور به عقب‌نشینی و تخلیه قیر گردیدند. دو، سه روز بعد، خوردل، بر اثر همان زخم از بین رفت. مرگ وی، مساوی با از هم پاشیدگی و تلاشی هسته جنگجویان عشایر موصولاً بود.

تقریباً تمام مناطق استحفاظی عشایر منطقه، به دست نظامیان افتاد و سرکوب شدید و بی‌رحمانه آنان آغاز گردید. صفری کشکولی در تبیین و ترسیم این اوضاع بحرانی و بی‌رحمیهای نظامیان می‌نویسد:

... نظامیان شاه جانب امنیت بی‌گناهان را هم که به زعم آنان شرارت را به خرج نداده بودند، مراعات نکردند و از هوا و زمین بر قیر و کارزین حمله‌ور شدند. در یک جنگ نابرابر که مدت سه شبانه‌روز به طول انجامید، شهر در حلقه محاصره نظامیان افتاد. عرصه بر نیروهای مردمی تنگ شده و مجبور به تخلیه شهر گردیدند.

خوردل موصلو که با چهل نفر از نیروهایش به محاصره افتاده بودند پس از ۲۴ ساعت پایداری حلقه محاصره را شکستند، اما خوردل در این جنگ از ناحیه پا و سینه زخم برداشت... خوردل موصلو در حالیکه زخمی بود، نیروهای مردمی را همچنان فرماندهی می‌کرد. به پیشنهاد او نیروهایش به حالت جنگ و گریز به کوهستانهای اطراف قیر پناه بردند. خوردل موصلو پس از سه روز چشم از جهان فروبست... پس از مرگ خوردل، نظامیان و عمال ساواک در منطقه به جان مردم کوچه و بازار افتادند. تعقیب و دستگیری بار دیگر جنبه عام به خود گرفت. در مدت کمتر از ۲۴ ساعت بسیاری از مردم شهر به جرم همکاری با نیروهای مردمی روانه بازداشتگاهها شدند. فرج‌الله موصلو به عنوان شهردار خوردل، هاشم‌خان قانلی، کریم سهرابخانلو، غلامحسین توللی، اعظم‌الله قانلی، امرالله قانلی و دهها نفر دیگر به جرم شرکت در درگیریهای اخیر دستگیر شدند [و به زندانهای طویل‌المدت محکوم گردیدند]. اموال بسیاری از جمله ۲۳۰۰ رأس گوسفند متعلق به خوردل موصلو [و برادران و خویشان وی]، که تمامی دارایی آنها بود توسط نظامیان مصادره شد. طایفه موصلو تحت شدیدترین شرایط و مراقبتها در جایذشت اسکان گردید. روستای آبکنار و به جرم همکاری با قیام‌کنندگان به آتش کشیده شد. مردان این روستا با دستهای بسته روانه بازداشتگاهها شدند و زنان و کودکان، آواره کوه و بیابان گردیدند. اموال این روستا هم تماماً به یغما رفت. دختر بچه‌ای موسوم به هاجر حقیقت در بغل مادرش به ضرب پوتین سروان خوشنویس جان باخت. فرد بیماری به نام محمدعلی محمدی در زیر دست و پای مأموران جان خود را از دست داد. در تیراندازیهای نظامیان دو کودک خردسال که فرزند دلاور حیدری موصلو بودند کشته شدند. جنازه خوردل موصلو را جهت عکسبرداری و تبلیغ پیروزیهای ظاهری خود بر مردم ستم کشیده از قیر بیرون آوردند و دردناک‌تر از همه در برابر چشمان وحشت‌زده مادری، نوزادش در گهواره سوخت...^{۱۷۰}

بدین‌گونه، قیام عشایر موصلو، با سرکوب شدید نظامیان خاموش شد. اما برادران خوردل، حیدر و بستان و مهدی‌قلی - هنوز چند سالی مانده بود تا برای همیشه خاموشی گزینند. آنان تا

ماجرای قتل ملک‌عابدی و پیامدهای آن در فارس

سال ۱۳۴۶ به مبارزات فردی خویش ادامه دادند، ولی فرجام آنان نیز کشته شدن به دست نظامیان و چریکهای مزدور دولتی بود.^{۱۱}

پانوشتها:

- ۱- شاهپور ملک عابدی، فرزند محمدمصدق عابدی (اعتمادالدیوان)، متولد ۱۳۰۹ بود. وی در ۱۳۳۴ از دانشکده کشاورزی کرج، در رشته مهندسی کشاورزی فارغ‌التحصیل و در ۱۳۳۵ کارمند وزارت کشاورزی گردید. مهم‌ترین مشاغل وی تا زمان قتل عبارت بوده از: مهندسی زراعی، کارمند دفع آفات شیراز، کفیل دفع آفات شهرستان فسا، متصدی آزمایشگاه امراض قارچی در استان فارس و رئیس اکیپ آماربرداری اصلاحات ارضی فیروزآباد. (اطلاعات، ۲۳ آبان ماه ۱۳۴۱، شم ۱۰۹۴۹، ص ۱۷).
- ۲- اطلاعات، ۱۳۴۱/۹/۷، شم ۱۰۹۶۱، ص ۵.
- ۳- برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به ارسنجانی، ر.ک: ارسنجانی، نورالدین، دکتر ارسنجانی در آیین زمان، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۹.
- ۴- اصل: خارک.
- ۵- تهران مصور، جمعه ۲۶ بهمن ۱۳۴۱، شم ۱۰۱۵، ص ۹.
- ۶- اطلاعات، ۱۳۴۱/۸/۲۳، شم ۱۰۹۴۹، ص ۱؛ مهر ایران، ۱۳۴۱/۸/۲۴، شم ۱۷۰۵، ص ۲؛ کیهان، ۱۳۴۱/۸/۲۳، شم ۵۸۰۱، ص ۱.
- ۷- اطلاعات، همان، صص ۱ و ۱۷.
- ۸- صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی)، ج اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج سوم، تهران، ۱۳۷۹، ص ۸۲.
- ۹- همان، ص ۱۴۱.
- ۱۰- همان، صص ۲۱۵ - ۲۱۴.
- ۱۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک: کیهان، ۱۳۴۱/۸/۲۴، شم ۵۸۰۲، ص ۱؛ اطلاعات، ۱۳۴۱/۸/۲۴، شم ۱۰۹۵۰، ص ۱؛ همان، ۱۳۴۱/۸/۲۶، شم ۱۰۹۵۱، ص ۱؛ همان، ۱۳۴۱/۸/۲۹، شم ۱۰۹۵۴، ص ۱.
- ۱۲- سپهبد شاه‌بختی، سابقه درگیری و خصومت با ایلات و عشایر جنوب را در شورش سالهای ۱۳۰۹ - ۱۳۰۷ در کارنامه خویش داشت. وی در بهمن ماه همین سال (۱۳۴۱) فوت کرده است. (برای اطلاع بیشتر ر.ک: استغفانی کرونین، ارتش و حکومت پهلوی، مترجم غلامرضا بابایی، انتشارات خجسته، تهران، ۱۳۷۷، ص ۴۳۲؛ میرحسین یکرنگیان، سیری در تاریخ ارتش ایران (از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰)، صص ۴۴۰ - ۴۳۹).
- ۱۳- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، ج ۱، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۹، ص ۵۰۷.
- ۱۴- روشنفکر، پنجمین شماره اول آذرماه ۱۳۴۱، شم ۴۷۹، ص ۴۹.
- ۱۵- همانجا.
- ۱۶- کیهان، ۱۳۴۱/۸/۲۴، شم ۵۸۰۲، ص ۱.
- ۱۷- اطلاعات، ۱۳۴۱/۸/۲۳، ص ۱۷.
- ۱۸- برای اطلاع بیشتر ر.ک: ظهور و سقوط...، ج ۲، صص ۴۵۲ - ۴۵۱.
- ۱۹- همان، صص ۴۲۵ - ۴۲۳.
- ۲۰- ظهور و سقوط...، ج ۱، صص ۵۰۷ - ۵۰۶.
- ۲۱- اطلاعات، ۱۳۴۱/۸/۲۳، شم ۱۰۹۴۹، ص ۱.
- ۲۲- آتش، ۱۳۴۱/۸/۲۴، شم ۳۷۷، صص ۱ و ۴.

فصلنامه مطالعات تاریخی

- ۲۳- ر.ک: روشنفکر، همان، صص ۷- ۱ و ۵۱- ۴۹.
- ۲۴- همان، ص ۲.
- ۲۵- همان، ص ۵.
- ۲۶- همان، ص ۵.
- ۲۷- اصل: یاغیگری.
- ۲۸- روشنفکر، همان، صص ۴۹- ۵۰.
- ۲۹- ر.ک: مهر ایران، ۱۳۴۱/۸/۲۴، شم ۱۷۰۵، صص ۱ و ۴؛ همان، ۱۳۴۱/۸/۲۸، شم ۱۷۰۷، صص ۱ و ۴.
- ۳۰- اطلاعات، ۱۳۴۱/۸/۲۸، شم ۱۰۹۵۳، ص ۱۹.
- ۳۱- همانجا.
- ۳۲- کیهان، ۱۳۴۱/۹/۳، شم ۵۸۰۹، ص ۱.
- ۳۳- همان، ص ۱۵.
- ۳۴- جهت اطلاع بیشتر، ر.ک: ابرلینگ، پیر، کوچ‌نشینان قشقایی فارس، ترجمه فرهاد طیبی‌پور، نشر شیرازه، تهران، ۱۳۸۳، صص ۲۴۳- ۲۴۲.
- ۳۵- اطلاعات، ۱۳۴۱/۸/۲۴، شم ۱۰۹۵۰، صص ۵ و ۲۳؛ کیهان، ۱۳۴۱/۸/۲۳، شم ۵۸۰۱، ص ۱.
- ۳۶- اطلاعات، همان، ص ۲۴.
- ۳۷- همان.
- ۳۸- روشنفکر، همان، ص ۵.
- ۳۹- اطلاعات، همان، ص ۲۳.
- ۴۰- آتش، ۱۳۴۱/۹/۴، شم ۳۸۳، ص ۱.
- ۴۱- محمدحسین قشقایی، همان، ص ۱۲۳.
- ۴۲- همان، صص ۱۲۶- ۱۲۵.
- ۴۳- ظهور و سقوط... ج ۱، صص ۵۰۶- ۵۰۵.
- ۴۴- همان، ص ۵۰۵.
- ۴۵- همان.
- ۴۶- شوکت، حمید، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفتگو با ایرج کشکولی)، چ دوم، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۰، صص ۱۹- ۱۸.
- ۴۷- فرهنگد، جلال، «کودتای سفید (۲)؛ اسنادی از اصلاحات ارضی»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، س ۸، شم ۳۲، زمستان ۱۳۸۳، ص ۲۲۸.
- ۴۸- همان.
- ۴۹- همان، ص ۲۲۹.
- ۵۰- همان، صص ۲۳۷- ۲۳۵.
- ۵۱- پهلوی‌ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، به کوشش فرهاد رستمی، ج ۳، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۸۳، صص ۵۱۹- ۵۱۸.
- ۵۲- همان، ص ۵۱۹.
- ۵۳- همان، ص ۲۴۴.
- ۵۴- اطلاعات، ۱۳۴۱/۹/۱، شم ۱۰۹۵۶، ص ۱۷.
- ۵۵- پارس، ۱۳۴۱/۹/۱۲، شم ۲۶۵۹، ص ۲.
- ۵۶- سپید و سیاه، ۱۳۵۸/۲/۲۱، شم ۱۱۰۵، ص ۸.
- ۵۷- تولدی در آتش، صص ۳۱- ۳۰.
- ۵۸- سپید و سیاه، ۱۳۵۸/۲/۲۸، شم ۱۱۰۶، ص ۴۹.

- ۵۹- روشنفکر، همان، صص ۳ و ۶.
- ۶۰- همان، صص ۷ - ۶.
- ۶۱- اطلاعات، ۴۱/۸/۲۳، ص ۱.
- ۶۲- همان، ۱۳۴۱/۸/۲۴، ص ۱.
- ۶۳- همان، ۱۳۴۱/۸/۲۶، ص ۱.
- ۶۴- کیهان، ۱۳۴۱/۸/۲۶، شم ۵۸۰۳، ص ۱.
- ۶۵- همان، ۱۳۴۱/۸/۲۷، شم ۵۸۰۴، ص ۱.
- ۶۶- اطلاعات، ۱۳۴۱/۸/۲۸، شم ۱۰۹۵۳، ص ۱.
- ۶۷- همان، ۱۳۴۱/۸/۲۹، شم ۱۰۹۵۴، ص ۱.
- ۶۸- همان، ۱۳۴۱/۸/۳۰، شم ۱۰۹۵۵، ص ۱.
- ۶۹- همان، ۱۳۴۱/۹/۱، شم ۱۰۹۵۶، ص ۱.
- ۷۰- کیهان، ۱۳۴۱/۹/۱، شم ۵۸۰۸، ص ۱.
- ۷۱- اطلاعات، ۱۳۴۱/۹/۵، شم ۱۰۹۵۹، ص ۱.
- ۷۲- کیهان، ۱۳۴۱/۹/۵، شم ۵۸۱۱، ص ۱.
- ۷۳- کیهان، ۱۳۴۱/۹/۶، شم ۵۸۱۲، ص ۱.
- ۷۴- اطلاعات، ۱۳۴۱/۹/۷، شم ۱۰۹۶۱، ص ۱.
- ۷۵- کیهان، ۱۳۴۱/۹/۷، شم ۵۸۱۳، ص ۱.
- ۷۶- همان، ۱۳۴۱/۹/۸، شم ۵۸۱۴، ص ۱.
- ۷۷- اطلاعات، ۱۳۴۱/۹/۱۱، شم ۱۰۹۶۴، ص ۱.
- ۷۸- کیهان، ۱۳۴۱/۹/۱۲، شم ۵۸۱۷، ص ۱.
- ۷۹- سپید و سیاه، ص ۴۴.
- ۸۰- تولدی در آتش، صص ۲۹ - ۲۸.
- ۸۱- سپید و سیاه، ۱۳۵۸/۲/۲۸، شم ۱۱۰۶، ص ۶.
- ۸۲- صفری کشکولی، عوض‌الله، تولدی در آتش، انتشارات کیان‌شهر، شیراز، ۱۳۷۹، صص ۱۶۲ و ۱۶۶ - ۱۶۱.
- ۸۳- کیهان، ۱۳۴۱/۸/۲۸، شم ۵۸۰۵، ص ۱.
- ۸۴- اطلاعات، ۱۳۴۱/۸/۲۸، شم ۱۰۹۵۳، ص ۱.
- ۸۵- مهر ایران، ۱۳۴۱/۸/۳۰، شم ۱۷۰۹، ص ۴.
- ۸۶- کیهان، ۱۳۴۱/۹/۵، شم ۵۸۱۱، ص ۱۵.
- ۸۷- تاریخ معاصر ایران، همان، ص ۲۴۶.
- ۸۸- کیهان، ۱۳۴۱/۹/۱۵، شم ۵۸۲۰، ص ۱.
- ۸۹- همان، ۱۳۴۱/۱۰/۱۵، شم ۵۸۴۳.
- ۹۰- همان، ۱۳۴۱/۱۰/۱، شم ۵۸۳۲، ص ۱.
- ۹۱- همان، ص ۱۱.
- ۹۲- همان، ۱۳۴۱/۱۰/۳، شم ۵۸۳۴، ص ۱.
- ۹۳- تاریخ معاصر ایران، همان، ۲۴۶ - ۲۴۷.
- ۹۴- همان، صص ۲۴۸ - ۲۴۷.
- ۹۵- پهلوی، محمدرضا، مجموعه تألیفات، نطقها، پیامها، مصاحبه‌ها و بیانات...، ج چهارم، ص ۳۰۲۰.
- ۹۶- سی = برای.
- ۹۷- تقوی مقدم، سیدمصطفی، تاریخ سیاسی کهگیلویه، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، تهران، ۱۳۷۷، ص ۳۱۳.
- ۹۸- ظهور و سقوط...، ج ۱، ص ۵۰۶.

- ۹۹- از جمله: کیهان، ۱۳۴۱/۱۱/۷، شم ۵۸۶۱، ص ۱.
- ۱۰۰- پارس، ۱۳۴۱/۱۱/۱۸، شم ۲۶۷۸، ص ۱.
- ۱۰۱- تهران مصور، ۱۳۴۱/۱۱/۲۶، شم ۱۰۱۵، صص ۹ و ۵۲.
- ۱۰۲- همان، ص ۹.
- ۱۰۳- همانجا.
- ۱۰۴- مهر ایران، ۱۳۴۱/۱۱/۲۳، شم ۱۷۶۴، ص ۳.
- ۱۰۵- همان، ۱۳۴۱/۸/۳۰، شم ۱۷۰۹، ص ۳.
- ۱۰۶- همان، ۱۳۴۱/۱۰/۱۲، شم ۱۷۳۵، ص ۳.
- ۱۰۷- ظهور و سقوط...، ج ۱، ص ۵۰۶.
- ۱۰۸- شهزادی، عبدالله، ایل ناشناخته، نشر نی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۶۷.
- ۱۰۹- کیهان، ۱۳۴۱/۹/۴، شم ۵۸۱۰، ص ۱۵.
- ۱۱۰- همان، ۱۳۴۱/۹/۵، شم ۵۸۱۱، ص ۱۵.
- ۱۱۱- همان، ۱۳۴۱/۹/۶، شم ۵۸۱۲، ص ۱.
- ۱۱۲- اطلاعات، ۱۳۴۱/۹/۶، شم ۱۰۹۶۰، ص ۱.
- ۱۱۳- کیهان، ۱۳۴۱/۹/۱۸، شم ۵۸۲۲، صص ۱ و ۱۵.
- ۱۱۴- بلوط = به ترکی، به معنای ابر است.
- ۱۱۵- آریانا، تاریخچه عملیات نظامی جنوب، ص ۲۴.
- ۱۱۶- ایل ناشناخته، ص ۲۶۸.
- ۱۱۷- اطلاعات، ۱۳۴۳/۴/۲۳، شم ۶۲۸۷، ص ۹.
- ۱۱۸- عرفان منش، جلیل، خاطرات پانزده خرداد، شیراز، دفتر اول، تهران، انتشارات سوره، ۱۳۷۵، ص ۵۴ (خاطرات جلال‌الدین آیت‌الله‌زاده).
- ۱۱۹- همان، دفتر دوم، ص ۱۱۵ (خاطرات دکتر محمدحسن طاهری).
- ۱۲۰- همان، دفتر اول، ص ۹۵ (خاطرات محمدرضا گل‌آرایش).
- ۱۲۱- ایل ناشناخته، ص ۲۷۶.
- ۱۲۲- ایل ناشناخته، همانجا.
- ۱۲۳- ایل ناشناخته، صص ۲۷۱ - ۲۶۹. (اصل سند در صفحات ۳۲۵ - ۳۲۴ به چاپ رسیده است).
- ۱۲۴- روحانی، سیدحمید، نهضت امام خمینی، ج اول، چ پانزدهم، نشر عروج، تهران، ۱۳۸۱، ص ۴۰۵؛ غلامرضا کرباسچی، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، ج دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۱، ص ۳۶۹.
- ۱۲۵- ر.ک: سپاهپور، کوشاد، «نهضت امام خمینی و قیام عشایر جنوب ۱۳۴۲ - ۱۳۴۱»، فصل‌نامه مطالعات تاریخی (س سوم، شم ۱۲، بهار ۱۳۸۵)، صص ۴۳ و ۶۵ - ۶۲.
- ۱۲۶- برای اطلاع بیشتر ر.ک: ترقی: شماره‌های ۱۰۶۳، ۱۰۶۲، ۱۰۶۱، ۱۰۶۰، ۱۰۵۹ مورخ ۹، ۱۶، ۲۳ و ۳۰ اردیبهشت و ۶ خردادماه ۱۳۴۲ (جز شماره نخست، بقیه شماره‌ها تحت عنوان «تبهکاران فارس» به نقش ژاندارمری در وقایع غائله جنوب پرداخته است).
- ۱۲۷- ترقی، ۱۳۴۲/۲/۹، شم ۱۰۵۹، ص ۴۲.
- ۱۲۸- ایل ناشناخته، ص ۲۷۲.
- ۱۲۹- آریانا، بهرام، تاریخچه عملیات نظامی جنوب، چاپخانه ارتش، بی‌جا، بی‌تا، ص ۱۸.
- ۱۳۰- همان، صص ۱۸ - ۱۷.
- ۱۳۱- همان، ص ۱۸.
- ۱۳۲- همان.
- ۱۳۳- ایل ناشناخته، ص ۲۷۳.
- ۱۳۴- همان.

- ۱۳۵- همان، صص ۲۷۴ - ۲۷۳.
- ۱۳۶- اطلاعات، ۱۳۴۳/۴/۲۲، شم ۶۲۸۶، ص ۱.
- ۱۳۷- ایمل ناشناخته، ص ۲۷۴.
- ۱۳۸- همانجا.
- ۱۳۹- همانجا.
- ۱۴۰- تاریخچه عملیات نظامی جنوب، ص ۲۱.
- ۱۴۱- همان، ص ۲۳.
- ۱۴۲- همان، ص ۲۵.
- ۱۴۳- همان، ص ۲۶.
- ۱۴۴- همان، ص ۲۳۵.
- ۱۴۵- اصل: خدمتگذار.
- ۱۴۶- ایمل ناشناخته، صص ۳۲۷ - ۳۲۶.
- ۱۴۷- همان، ص ۲۷۴.
- ۱۴۸- همان، ص ۲۷۵.
- ۱۴۹- همان.
- ۱۵۰- تاریخچه عملیات نظامی جنوب، ص ۱۰۳.
- ۱۵۱- ایمل ناشناخته، ص ۲۷۵.
- ۱۵۲- همان.
- ۱۵۳- همان، ص ۲۷۶.
- ۱۵۴- تاریخچه عملیات نظامی جنوب، ص ۱۰۴.
- ۱۵۵- فسایی، فارسنامه ناصری، ج ۲، تصحیح منصور رستگار فسایی، چ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۵۸۲.
- ۱۵۶- کوچ‌نشینان قشقایی فارس، ص ۲۷۵.
- ۱۵۷- ترقی، ۱۳۴۲/۲/۲۳، شم ۱۰۶۱، ص ۳۸.
- ۱۵۸- تولدی در آتش، ص ۳۵.
- ۱۵۹- کیانی، منوچهر، نگاهی به ایمل قشقایی بعد از شهریور ۱۳۲۰، کیان‌شهر، شیراز، ۱۳۸۳، صص ۴۲۱ - ۴۲۰.
- ۱۶۰- تاریخچه عملیات نظامی جنوب، ص ۶۵.
- ۱۶۱- ترقی، همانجا.
- ۱۶۲- تولدی در آتش، ص ۳۵.
- ۱۶۳- همان، صص ۳۸ - ۳۷.
- ۱۶۴- تاریخچه عملیات نظامی جنوب، ص ۶۵.
- ۱۶۵- تولدی در آتش، ص ۳۸.
- ۱۶۶- تاریخچه عملیات نظامی جنوب، ص ۷۶.
- ۱۶۷- همان، صص ۷۶ - ۷۵.
- ۱۶۸- تولدی در آتش، ص ۳۹.
- ۱۶۹- تاریخچه عملیات نظامی جنوب، صص ۷۷ - ۷۶.
- ۱۷۰- تولدی در آتش، همان، صص ۴۲ - ۴۰.
- ۱۷۱- رک: تولدی در آتش، صص ۷۰ - ۵۴.